

فروش



• سال پنجم، شماره ۲۳۳
• پنج شنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۵
• ۲۰۰ تومان



فیلم در مجله

عادت جدید اپریاتور

قسمت آخر



پویانمایی از پرینت شده های مهربان

دوست

هفته نامه کودکان ایران

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام «ره»

- مدیر مسؤول: مهدی ارگانی
- سردبیران: افشین علا، سیامک سرمدی
- مدیر هنری: احمد قائمی مهدوی
- تصویرگر: محمد حسین ملواتیان
- مدیر داخلی و طراح بازی جلد: نادیا علا
- عکس: امیر محمد لاجورد
- حروفچین: نیرالسادات والاتبار
- امور مشترکین: محمد رضا اصغری

لیتوگرافی و چاپ:

موسسه چاپ و نشر عروج نشانی: خیابان انقلاب-

چهارراه حافظ-پلاک ۹۶۲ تلفن: ۰۲۱۸۳۳۷۶۷۰۶

نمبر: ۰۲۱۲۲۱۱۶۶۷۱

شرح روی جلد

بازی حیوان عجیب و غریب

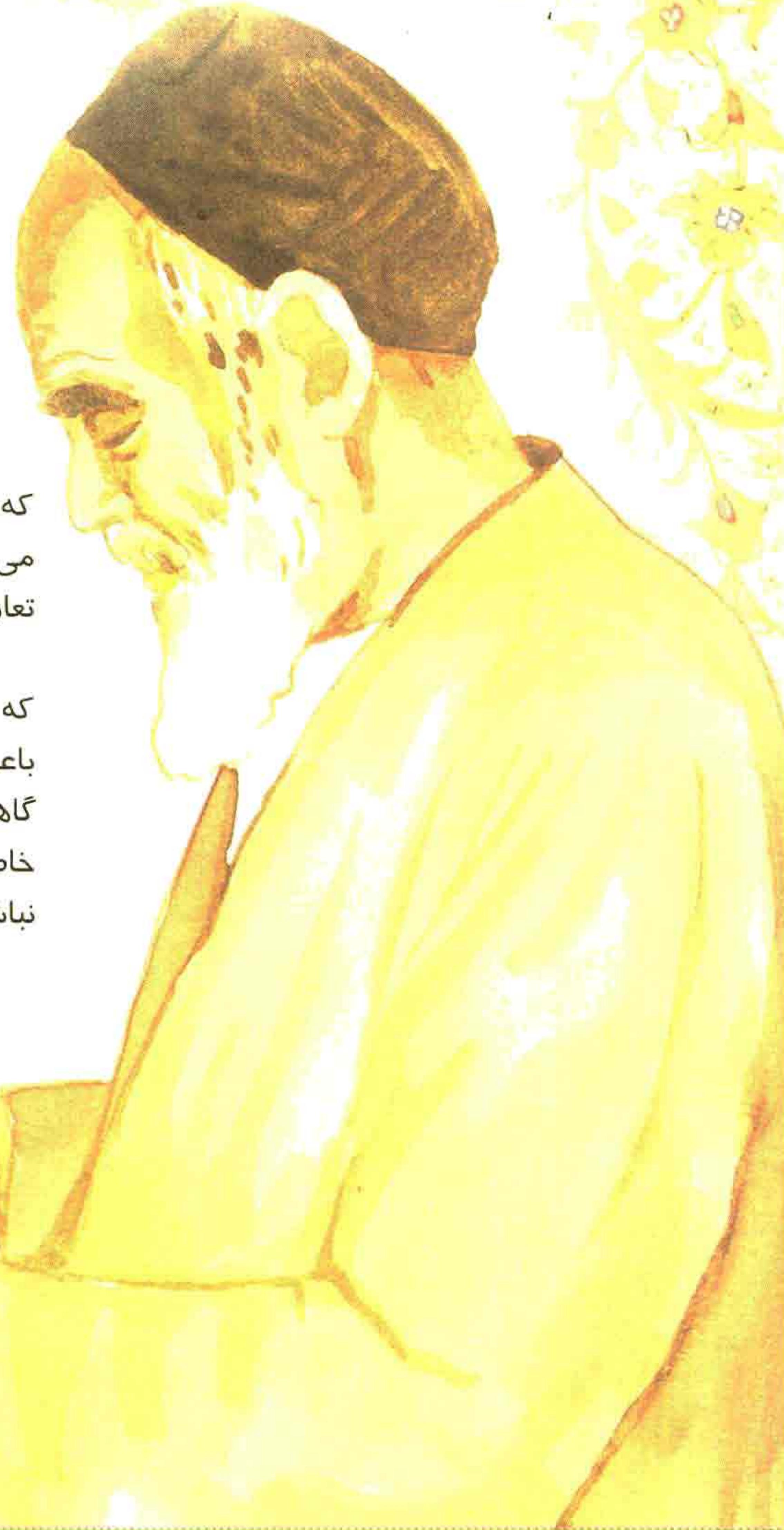
نه، اشتباه نکنید! این یک حیوان ماقبل تاریخ نیست (مقصود، حیوان روی جلد است). هر بخش از بدن این حیوان از یک چانور گرفته شده است. فقط یکی از اجزای بدنش مربوط به یک حیوان ماقبل تاریخ است. قلم بردارید و مشخص کنید هر بخش بدن این چانور عجیب و غریب متعلق به کدام حیوان است.

فیلم در مجله

عادت جدید اوپرای تهر

قسمت آخر

شیخ طریف هر زمان

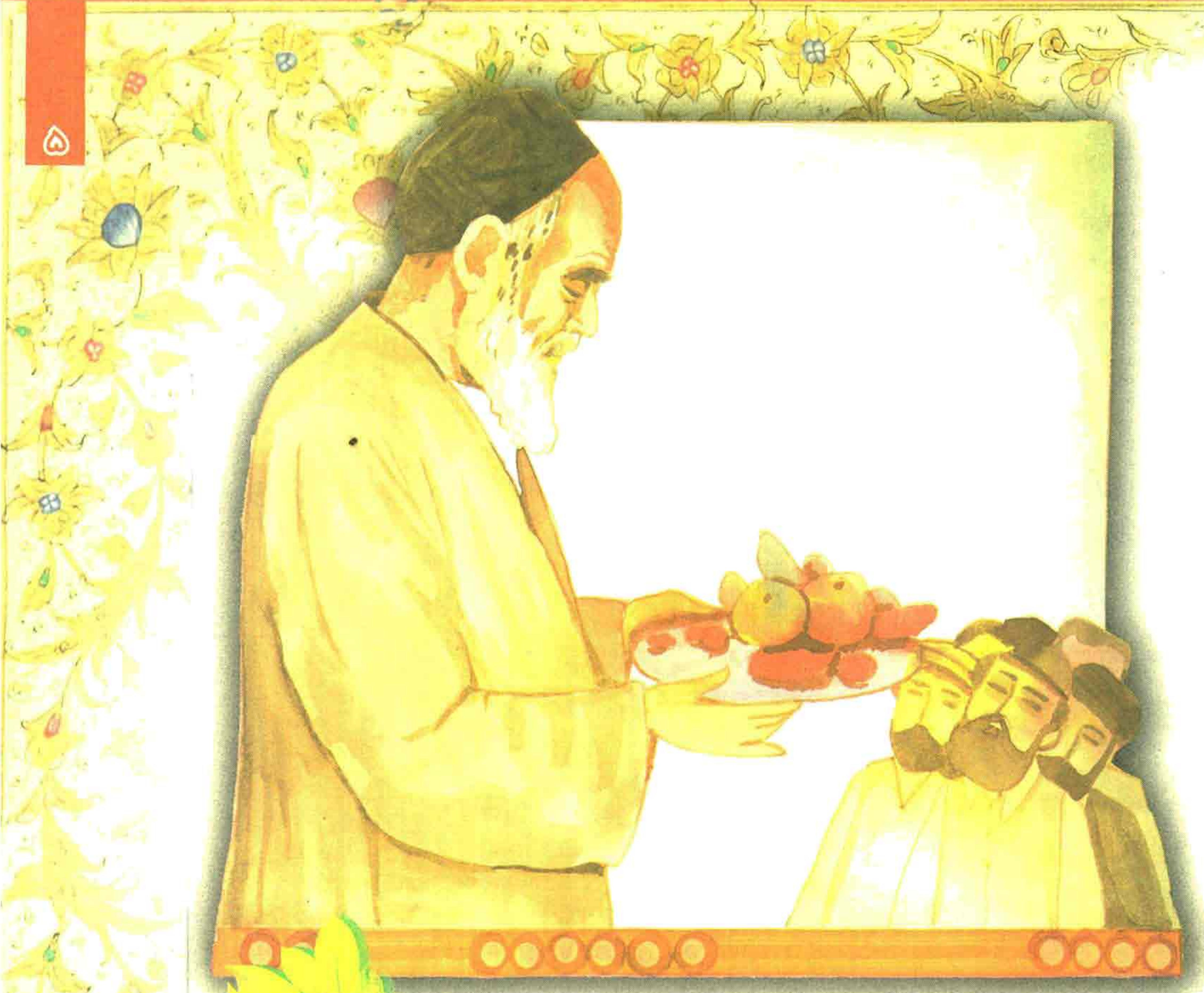


یکی از خصوصیات مهم امام، تواضع و فروتنی ایشان بود. مثلًا هنگامی که مهمانی برایشان وارد می‌شد، اگر کمی میوه و یا چای برای پذیرایی می‌آوردند، امام با دست خودشان بر می‌داشتند و به طرف مهمان تعارف می‌کردند که: بسم الله الرحمن الرحيم...، شما هم بردار.

یا مثلًا زمانی که مهمانی تازه، وارد مجلس می‌شد، امام مقید بودند که حتماً برای او میوه بگذارند یا چای بیاورند. این خصوصیت مهم امام باعث می‌شد که هیچگاه امتیازی برای خود یا نزدیکانشان نخواهند. البته گاهی اوضاع طوری بود که ایجاب می‌کرد ایشان یا اطرافیانشان زندگی خاصی داشته باشند. اما آقا اصل را براین قرار داده بودند که امتیازی نباشد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی که امام به قم آمده بودند، بیشتر



در سر راه بازگشت پاچا و کوسکو به قصر، آنها مجبورند از دره‌های عمیق عبور کنند. برای این کار پاچا از تیر و کمان استفاده می‌کند.



روزها جمعیت زیادی برای دیدن ایشان به قم می‌آمدند. مسافرخانه‌ها پراز جمعیت بود و چلوکبابی‌ها و صف‌های نانوایی هم شلوغ شده بود. در روزهای اولی که امام به قم آمده بودند و در شهر جمعیت موج می‌زد، پیرمرد لاغر اندامی بود که در منزل امام خدمت می‌کرد و به او «بابا» می‌گفتند. یک روز امام او را صدا کرد و فرمود:

بابا! شنیده‌ام تو می‌روی در صف بایستی، دیگران می‌گویند، ایشان خدمتکار آقا است و تو را جلوی صف می‌برند و هر چند تنان که بخواهی، به تو می‌دهند. این کار را نکن. این خوب نیست که از این خانه کسی برود و بدون اینکه نوبت را رعایت کند، خرید کند. تو هم مانند دیگران در صف بایست، مبادا که امتیازی برای تو باشد. مرجعی که باید تمام فکر و حواسش به دنبال اداره مملکت و رهبری جامعه باشد، آن قدر مواظب رفتار و کردار خویش است که این نکات ظریف را هم در نظر دارد.



ایزما و کرایک هم برای عبور از چنین دره‌هایی، روش مخصوص خود را دارند.
پرواز!



رنگ پارادایم

راغه مرداد

دستهایم چقدر بی تابند
باز نزدیک لحظه های دعا است
و هوای دلم چه بارانیست
باز، وقت شکفتن گلها است

سیب کالی دوباره رنگ گرفت
بر درخت بلند ایمانم
چشمها یم پر از پرستویند
من خدارا چه سبز می خوانم



البته اگر با بد بیاری و بد شانسی
روبرو نشوند!



با صدایی که رنگ باران است
می نشینیم کنارِ سجاده
می کشم پر به آسمانِ نماز
با دلی پاک و روشن و ساده



باز من مثل ابر دلتانگی
روی سجاده، نرم می بارم
چکه چکه دوباره اشکم را
توی دشت نماز می کارم



کوسکو و پاچا زودتر به قصر می رسند!



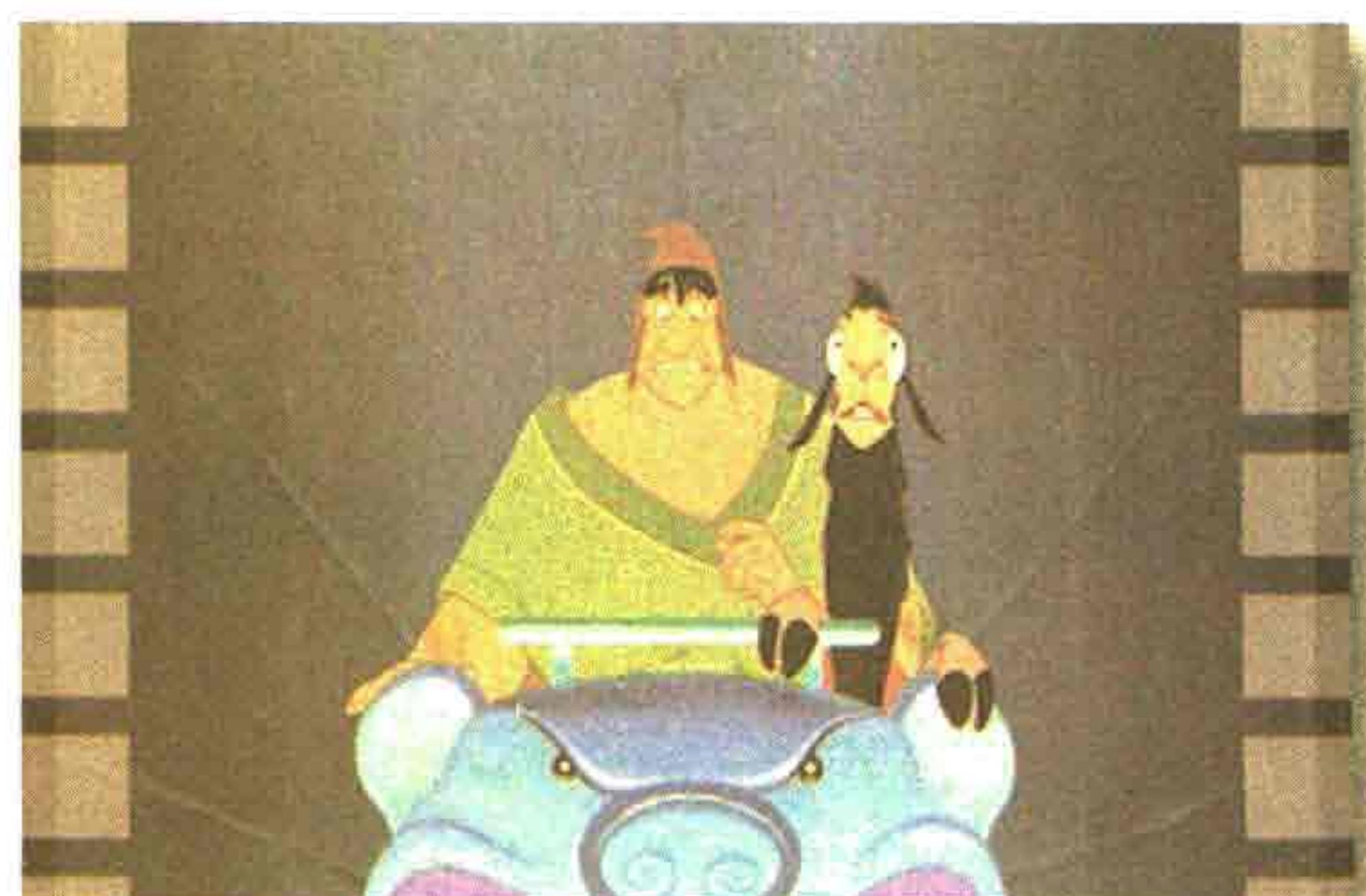
نویسنده: دونا کروفورد
مترجم: سیده مینا الزگی

دندان لق لیندیا



آنها با وسیله‌ی مخصوص به سمت
آزمایشگاه حرکت می‌کنند.

«لیندیا» با فریاد از خواب بیدار شد:
- آه، نه... یکی از دندان‌هایم لق شده.
مادر گفت:
- تکانش بده لیندیا!
پدر گفت:
- دندان را بکش بیرون لیندیا!
مارک فریاد زد:
- نه! من دندانش را من کشم.
مارک همیشه بد جنسی می‌کرد.
لیندیا به رختخواب پرید، ملافه را روی سرش کشید
و گفت:
- کمک! بروید کنار، مراتبها بگذارید!
لیندیا مثل لاکپشت سرش را آرام بیرون آورد و
گفت:
- من نمی‌خواهم دندانم را بیرون بکشم، من خواهم
همانجا بماند.
مادرش پرسید:
- چرا؟
پدرش پرسید:
- آخر چرا؟
مارک گفت:
- این بی معنی است.
لیندیا گفت:
- اگر دندانم را بکشم، جایش یه سوراخ می‌ماند، همه



-من با مشت دندانتر را از جادرمی آورم.

لیندیا فریاد زد:

-مادر مادر... کمک!

-فهمیدم... دندانم را سر جایش می چسبانم.

او دندان لقش را به دندان کناری چسباند. بعد آن را به

لب پایین و بالایش چسباند. مارک گفت:

-خیلی مسخره شدی!

-لیندیا گفت:

-ممممم... مممم....

مارک پرسید:

-چه می گویی؟

لیندیا همین طور که چسبها را از دهانش می کند، گفت:

-فایده‌ای ندارد.

لحظه‌ای بعد لیندیا گفت:

-فهمیدم، موهایم را روی صورتم می ریزم!

و با موهای بلندش، صورتش را پوشاند. مارک گفت:

-هی! خیلی قشنگ شد!

لیندیا سعی کرد به مارک زبان درازی کند و همین طور که موهایش را از دهانش بیرون می آورد، گفت:

-نه! فایده‌ای ندارد.

لیندیا فریاد زد:

-فهمیدم، دندانم را می بندم.

او یک نخ صورتی پیدا کرد و به دندانش بست. آنوقت

یک سر نخ را به گوش چپش و سر دیگر را به گوش راستش بست!

مارک فریاد زد:

- صورت نخی !!! صورت نخی صورتی !!! قیافه‌ات مسخره شده است.

لیندیا در آینه نگاه کرد و گفت:

قیافه‌ام واقعاً مسخره شده، نه، فایده‌ای ندارد. حالا چکار کنم؟

به من می خندند.

فهمیدم!!! روی سرم می ایستم تا دوباره دندانم رشد کند.

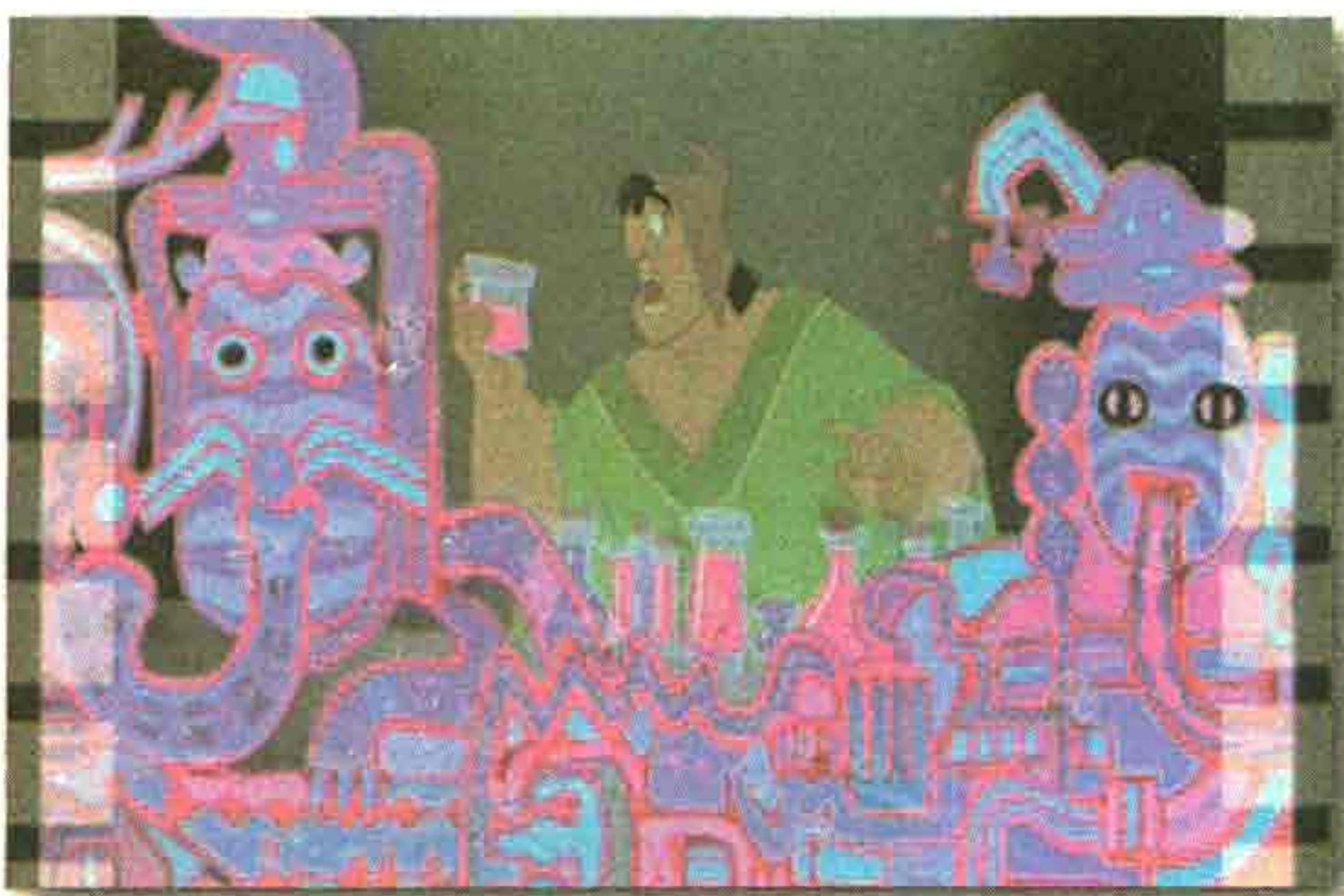
مارک هم روی سر ش ایستاد و گفت:

-این خارق العاده است!

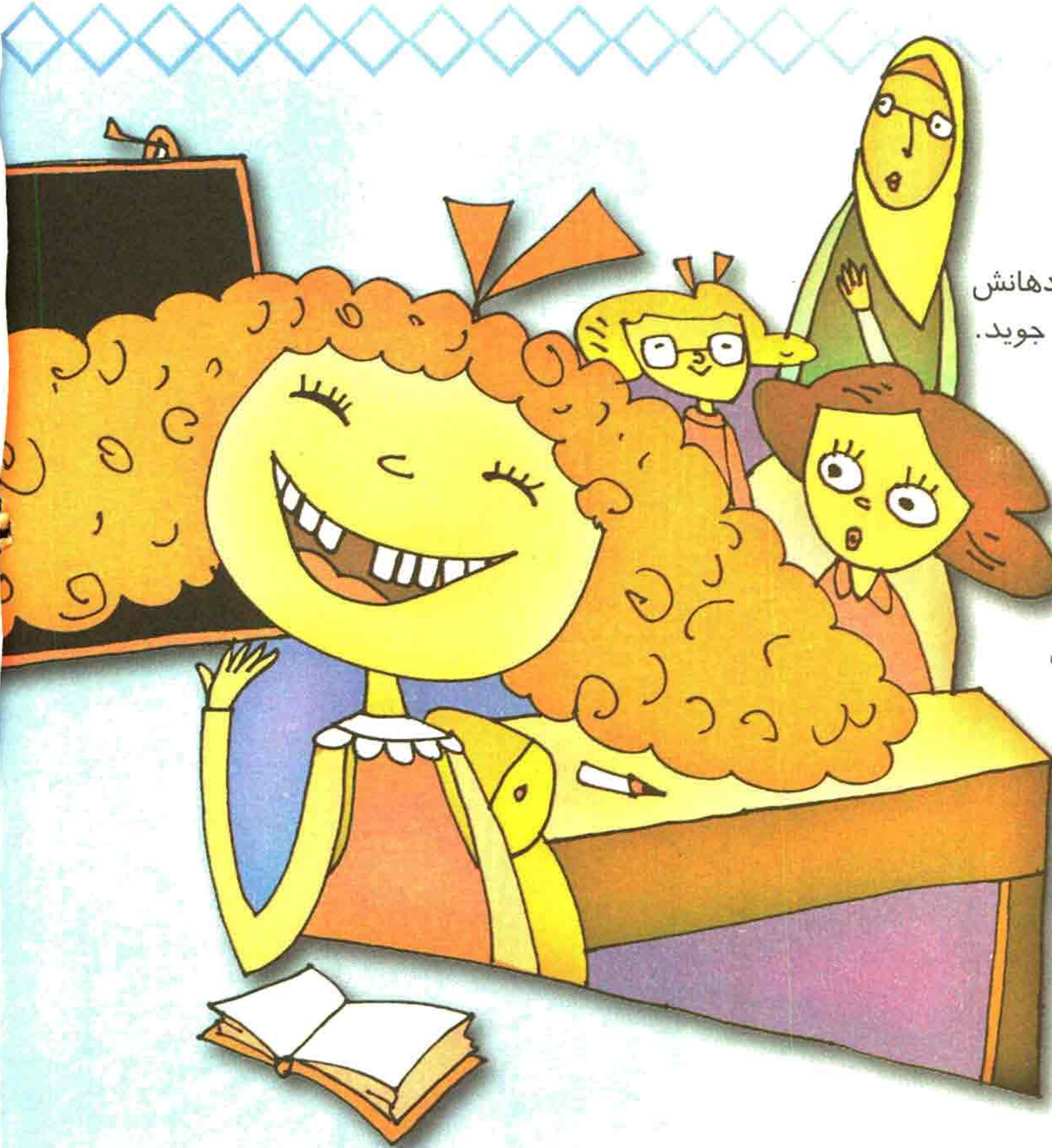
لیندیا دندانش را تکان داد و گفت:

-نه درست نشد. حالا باید چکار کنم؟

مارک مشتش را گره کرد:



در آنجا آنها در به در به دنبال یافتن محلولی هستند که کوسکو را به انسان تبدیل کند.



لیندیا سعی کرد و سعی کرد اما دندان مدام می‌افتد.
مادر گفت:
- زمان رفتن به مدرسه است!
لیندیا جواب داد:
- نه... من نمی‌روم. همه به من می‌خندند.
مارک همین طور که من می‌خنید گفت:
- نه... هیچ کس نمی‌خندد.

مارک گفت:
- یک گونی روی سرت بگذار...
لیندیا فریاد زد:
- آه... فهمیدم...
او یک آدامس بادکنکی بزرگ در دهانش گذاشت. جوید و جوید و باز هم جوید.
آنوقت گفت:
- آماده شد!
و آدامس را به دندانش چسباند.
- حالا دیگر دندانم از جا در نمی‌آید.
مارک گفت:
- اما باز هم قیافه‌ات مسخره شده.

مادر هردوی آنها را صدازد:
- لیندیا! مارک! بیایید. صحنه آماده است!

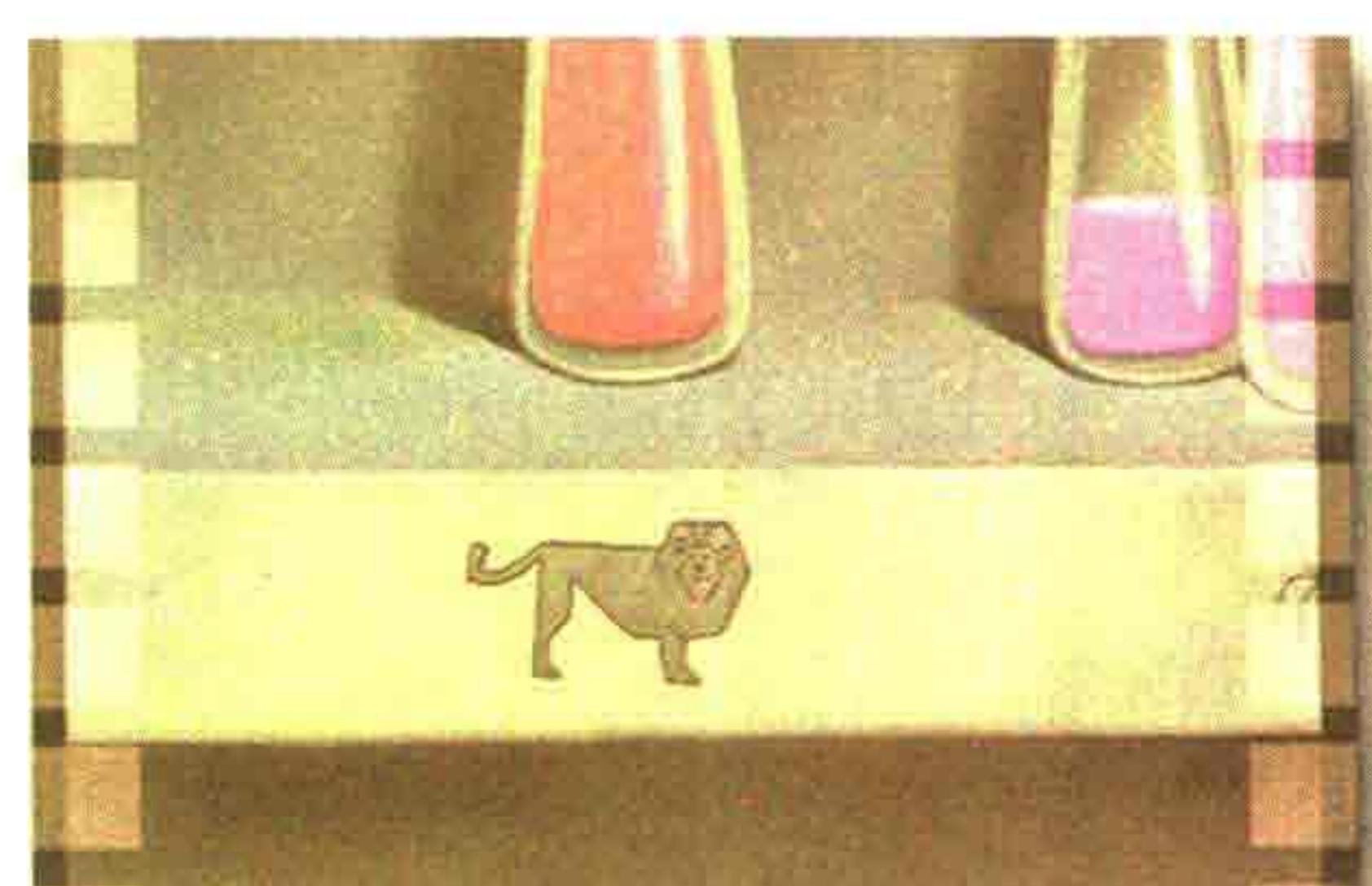
مادر به لیندیا گفت:
- لیندیا آن آدامس را از دهانت دریاور تا بتوانی چیزی بخوری.
لیندیا جواب داد:
- این آدامس دندانم را نگه داشته است.

مارک گفت:
- در شیاور
و لیندیا آن را بیرون آورد.
مارک فریاد زد:
- لیندیا!!! دندانت کجاست?
- آه... نه! نیست!
مارک گفت:
- به آدامس چسبیده است.
- شاید بتوانم آن را دوباره بچسبانم.

همچنین برای تبدیل بقیه موجودات هم محلول آنها وجود دارد بجز محلول انسان...



محلول تبدیل شیرها به انسان وجود دارد...



لیندیا یک بالش به طرفش پرب کرد، اما مارک هنوز هم می‌خندید.
 لیندیا گفت:
 - چیزی جای دندانم احساس می‌کنم. مادر... یعنی این چیست؟
 مادر گفت:
 - این دندان جدید توست که دارد درمیاید.
 لیندیا گفت:
 - اه... نه نمی‌خواهم درمیاید.
 مادر گفت:
 - چرا؟
 پدر گفت:
 - به هر حال درمیاید.
 مارک همین طور که در هوا ضربه‌های کاراته‌ای می‌زد، گفت:
 - من دندانت را با مشت بیرون می‌اورم.
 لیندیا گفت:
 - فکر کنم اگر روی سرم بایستم دیگر رشد نمی‌کند.



لیندیا یک بالش به طرفش پرب کرد، اما مارک هنوز هم می‌خندید.

* * *

در مدرسه لیندیا یا دهانش را کاملاً پسته بود، وقتی «پتی» از او پرسید:
 - می‌توانم مدادت را قرض بگیرم؟
 لیندیا گفت:
 - ممممممم
 او نمی‌خواست دهانش را باز کند.
 خانم معلم داشت به لیندیا نگاه می‌کرد، او آرزو کرد که کاش خانم معلم از او درس نپرسد، خانم معلم گفت:
 - لیندیا لطفاً تو بخوان!
 لیندیا دستش را جلوی دهانش گذاشت و شروع به خواندن کرد. خانم معلم گفت:
 - نمی‌شنوم. لطفاً دستت را از جلوی دهانت بردار.
 لیندیا آرام دستش را کنار برد. پتی گفت:
 - نگاه کنید. دندان لیندیا افتداده است.

جاستین پرسید:

- می‌شود من هم نگاه کنم؟
 خانم معلم گفت:

- خب، فکر می‌کنم تو اولین شاگرد کلاسی که دندانت افتداده است. تو باید یک ستاره به «جدول دندان» کلاس بچسبانی.
 در انتهای آن روز لیندیا خیلی چیزها یاد گرفته بود. مثلًاً اینکه شیرش را با یک نی که آن را درست بین دندان هایش توى سوراخ دندان افتداده گذاشته بود، بخورد. تازه می‌توانست بدون اینکه دهانش را باز کند صدایی شبیه سوت درمی‌اورد.

بعد از مدرسه لیندیا به مارک نشان داد که چگونه می‌تواند زبانش را از سوراخ بین دندان‌ها بیرون



ناگهان صدایی از پشت سر می‌گوید که آیا آنها به دنبال این محلول هستند؟

امیر محمد لاجورد



از عصر شیشه تا عصر دیجیتال

● لطفاً خودتان را معرفی کنید.

احسان بهارلو، ۵۲ ساله، عکاس.

● چند سال است که عکاسی می‌کنید؟

از سال ۱۳۴۸، حدود ۳۷ سال. کارم را با شاگردی در یک عکاسی شروع کردم. دو سال بعد وقتی ۱۸ سالم شد خودم یک مغازه گرفتم و یک عکاسی دایر کردم.

● عکاسی در زمان شروع کارتان چه شکلی داشت؟

شروع کار من تقریباً مصادف با زمانی بود که تازه فیلمهای عکاسی به بازار آمده بودند. قبل از آن از شیشه استفاده می‌شد. این شیشه‌ها به شدت شکننده بودند و باید خیلی مواضع بودیم که از دستمنان نیفتند. اولین چاپ‌هایی را که انجام دادم از روی همین شیشه‌ها بود.

● همه‌ی آنها سیاه و سفید بودند؟

بله، آن موقع عکس رنگی وجود نداشت. بعضی از عکس‌ها را خودمان رنگ می‌زدیم. ابتدا یک عکس سیاه و سفید می‌گرفتیم و با وسائل مخصوصی روی آنرا به صورت دستی رنگ می‌کردیم. چند سال بعد فن آوری عکس رنگی آمد. حتی در آن موقع نیز بعد از گرفتن

اولین عکس دنیا در سال ۱۸۲۶ توسط ژوزف نیسفور نیپس فرانسوی گرفته شد. او حدود ۸ ساعت به صفحه‌ای حساس نور تاباند تا توانست نخستین عکس تاریخ را ثبت کند. از آن زمان تا کنون تغییر و تحولات بسیاری چه در زمینه وسائل عکاسی و چه در زمینه مواد مصرفی در عکاسی صورت گرفت تا اینکه امروز، در کمتر از یک ثانیه، حتی کمتر از یک ثانیه، می‌توان عکسی گرفت: کلیک، به همین سادگی. اما برای دسترسی به عکسی که گرفتیم باید مراحلی مانند ظهور و چاپ طی شود.



ایزما می‌گوید که دیگر کوسکو به آخر خط رسیده است و اینک باید بمیرد.

عکس رنگی آنها را به خارج از کشور می‌فرستادیم تا آنها را چاپ کنند. کم کم شرکتهایی مانند آگفا و کداک لابراتورهایی در ایران دایر کردند و عکس‌های رنگی در ایران چاپ شدند. چند سال بعد هم اولین لابراتوار ایرانی چاپ عکس رنگی شروع به کار کرد. امروز در خیلی از جاهای مانند همین عکاسی با این دستگاه‌های ظهور و چاپ عکس رنگی می‌توان در مدت زمان کوتاهی فرایند چاپ عکس را انجام داد.

● **به نظر کار ظهور و چاپ رنگی خیلی راحت است، از این طرف فیلم را به دستگاه می‌دهید و از آن طرف فیلم ظاهر شده و یا عکس چاپ شده را تحویل می‌گیرید.**

به نظر راحت می‌آید اما در حقیقت اینطور نیست. برای شما که تنها آنرا تماشا می‌کنید کار راحتی است اما آماده‌سازی و نگهداری این دستگاه‌ها بسیار کار حساس و سختی است. این دستگاه‌ها درست مانند یک بچه کوچک می‌مانند که هر آن ممکن است گریه‌اش دربیاید. اگر ما ذره‌ای بی‌احتیاطی کنیم ممکن است فیلم به اشکال برخورد کند. عوامل بسیاری را باید تحت کنترل دقیق داشته باشیم تا کار به صورت خوبی پیش برود. از مراحل ساخت‌داروهای ظهور و چاپ که باید ترکیب کاملاً دقیقی داشته باشد و در حرارت بخصوصی ساخته شود تا تمیز نگه داشتن تمامی غلتک‌ها و تشک‌های آن که به خاطر آن،

هر شب بسیاری از قسمت‌های این دستگاه را شستشو می‌دهیم. یا به نظر می‌رسد کار شخصی که پشت دستگاه چاپ عکس نشسته است چندان سخت نیست. در صورتی که او باید همزمان به موارد بسیاری توجه داشته باشد، تنظیم دستگاه مناسب با فیلمی که می‌خواهد از آن چاپ کند. نوع کاغذ داخل دستگاه، اندازه‌ی عکس، تنظیم رنگ‌ها، دستورهای خاص مشتری و... اما همانطور که گفتید ظاهر کار راحت به نظر می‌رسد. ظاهرش این است که فیلم را به دستگاه ظهور می‌دهیم و ده دقیقه بعد فیلم ظاهر شده را تحویل می‌گیریم و یا اینکه مشاهده می‌کنیم دستگاه چاپ عکس، تند تند عکس‌های چاپ شده را بیرون می‌اندازد.

● **گویا در اینجا کار چاپهای دیجیتال را هم انجام می‌دهید.**

بله، مجبوریم که این کار را بکنیم چرا که این حرفه نیز مانند خیلی از حرفه‌های دیگر به سرعت به سوی دیجیتالی شدن پیش می‌رود. دیجیتال، هر روز استفاده از فیلم برای عکاسی کردن را کم نگتر می‌کند و احتمالاً تا



او خنجری را به کرایک می‌دهد تا به وسیله‌ی آن کار آندو را یکسره کند.



آنچه پیش می‌رود که تا چندی دیگر تمامی دستگاه‌های ظهور

و چاپ از نوع دیگر را جمع کند. عکاسی دیجیتالی به سرعت در حال پیشرفت است. من خودم تقریباً جزء اولین کسانی بودم که چاپ دیجیتال را شروع کردم. حدود ۴ سال پیش که این وسایل چاپ دیجیتال زمانی بود که این دستگاهها برندۀ بیترین و سریعترین دستگاه‌ها در نوع خود از نمایشگاه بین‌المللی کلن آلمان بوند. اما امروز حدود ۱۰ مدل دستگاه دیگر وجود دارد که سرعتی به مراتب بالاتر از این دستگاه دارد.

● عکاسی دیجیتالی یا عکاسی با استفاده از فیلم، خودتان کدام را بیشتر می‌پسندید؟

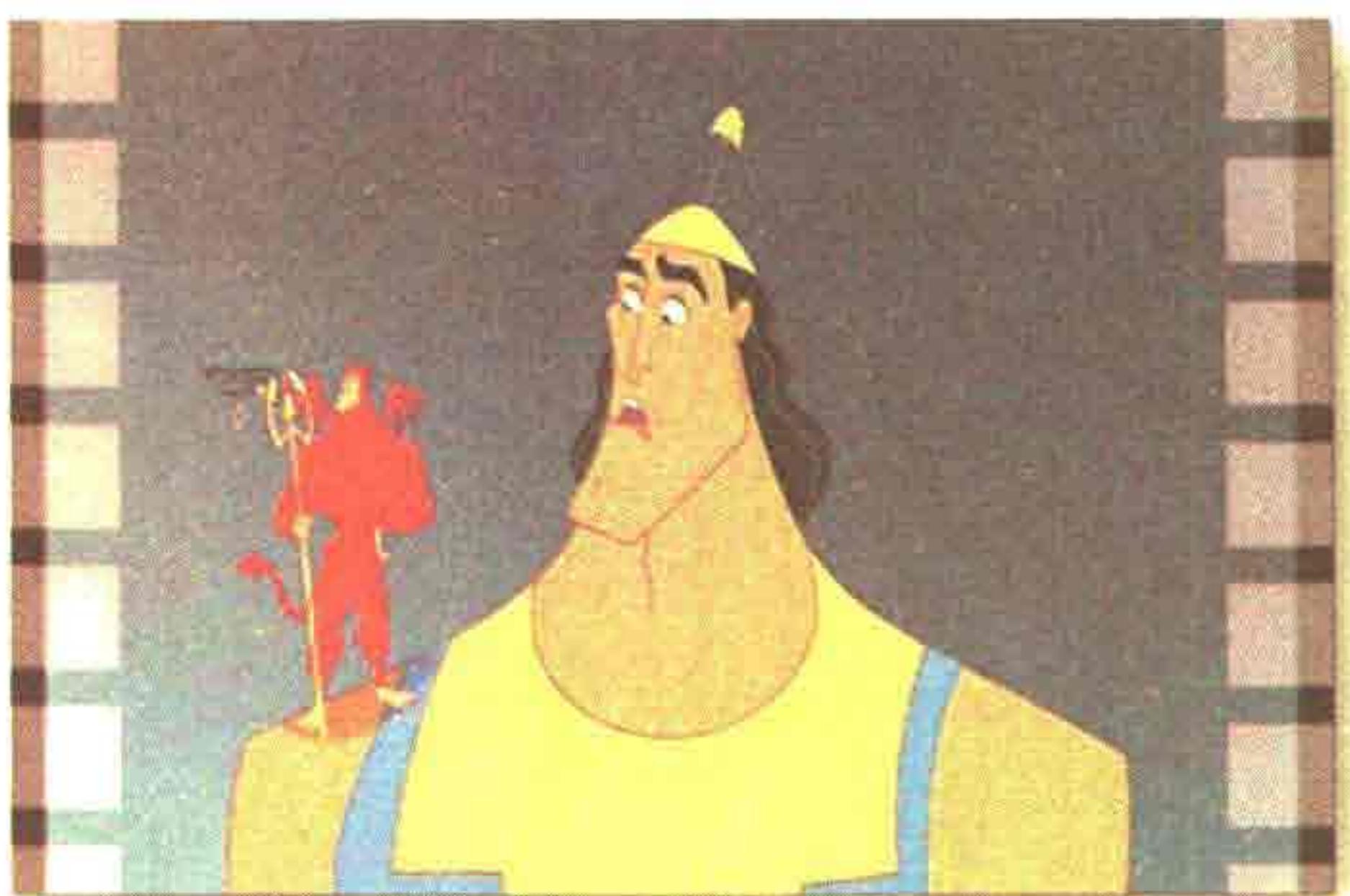
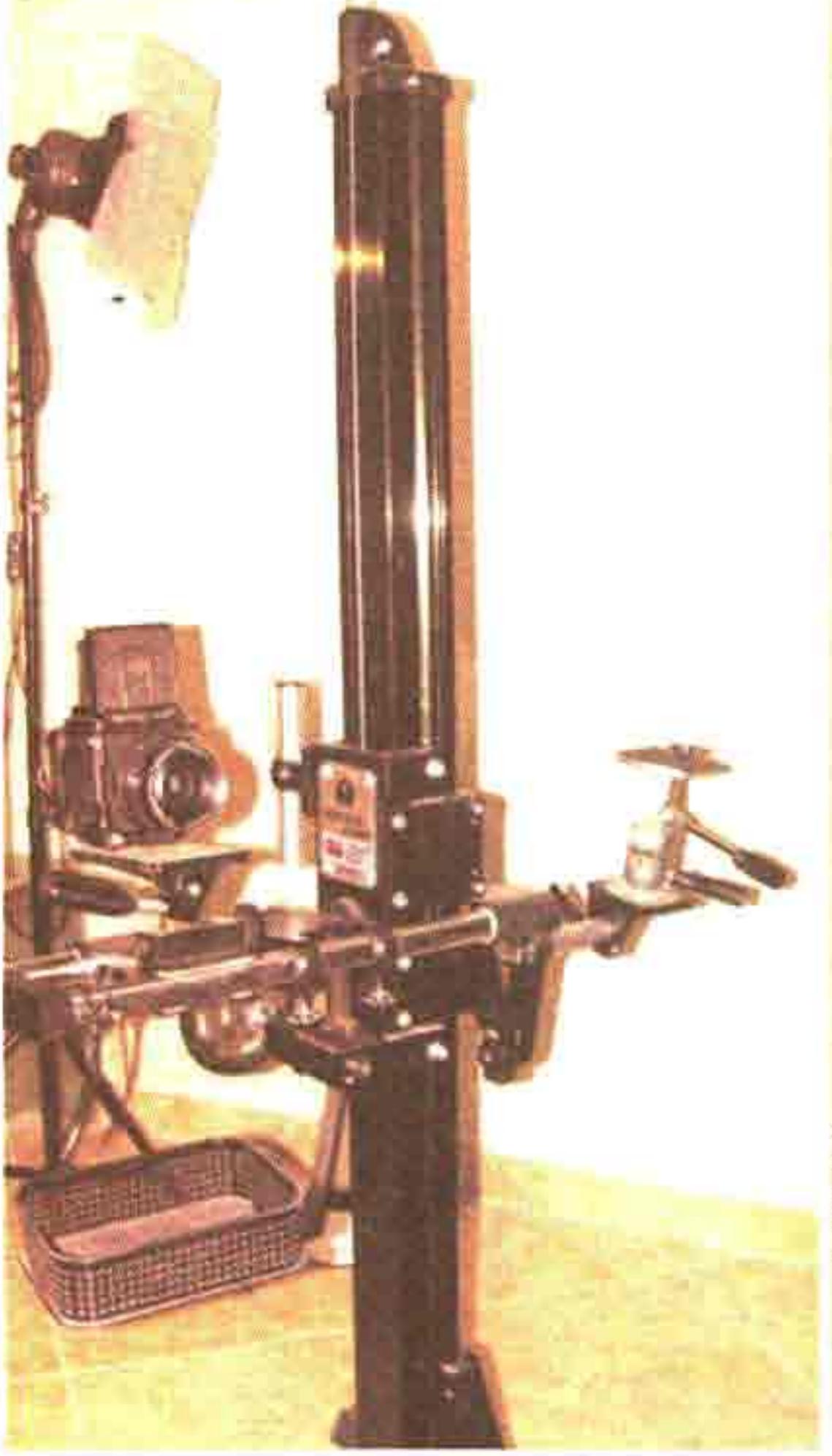
خب، دیجیتال دنیای بزرگی است. اما فکرش را بکنید. مدت ۳۷ سال، از ساعت ۸ صبح تا ۱۰ شب، مدت کمی نیست. بیشتر این مدت را در تاریخانه و با فیلم‌ها سپری کرده‌ام. شاید از روی عادت باشد اما به هر حال اکنون که کم کم در حال بازنشستگی هستم علاقه‌ی زیادی به فیلم و چاپ دستی دارم.

● تا حالا چند عکس از چهره‌ی مردم گرفته‌اید؟

نپرسید، که حساب ندارد و یا اینکه من حسابش را ندارم.

● عکس گرفتن از چه اشخاصی از همه سخت‌تر است؟

خب، بعضی از مردم بالنز دوربین مشکل دارند. خود آنها می‌گویند که جلوی دوربین احساس راحتی نمی‌کنند. هنگام عکاسی، حالت بعضی از افراد را هر چقدر درست می‌کنیم، بعد از اینکه پشت دوربین می‌رویم تا عکسشان را بگیریم می‌بینیم که دوباره حرکت کرده‌اند. ایجاد یک رابطه دوستی و عاطفی بین عکاس و کسی که از او عکس گرفته می‌شود می‌تواند کمک خیلی خوبی باشد. اما در جواب سؤالتان باید بگویم که عکس گرفتن از نوزادان خیلی مشکل است چون دائمًا حرکت می‌کنند و ثبت یک حالت دلخواه از آنها دشوار است.



کرایک فکر می‌کند که آیا این کار را
بکند یا نه؟ از یک سو شیطان او را به این
کار تشویق می‌کند ...

قصه‌های قهرمانی

محمدعلی دهقانی

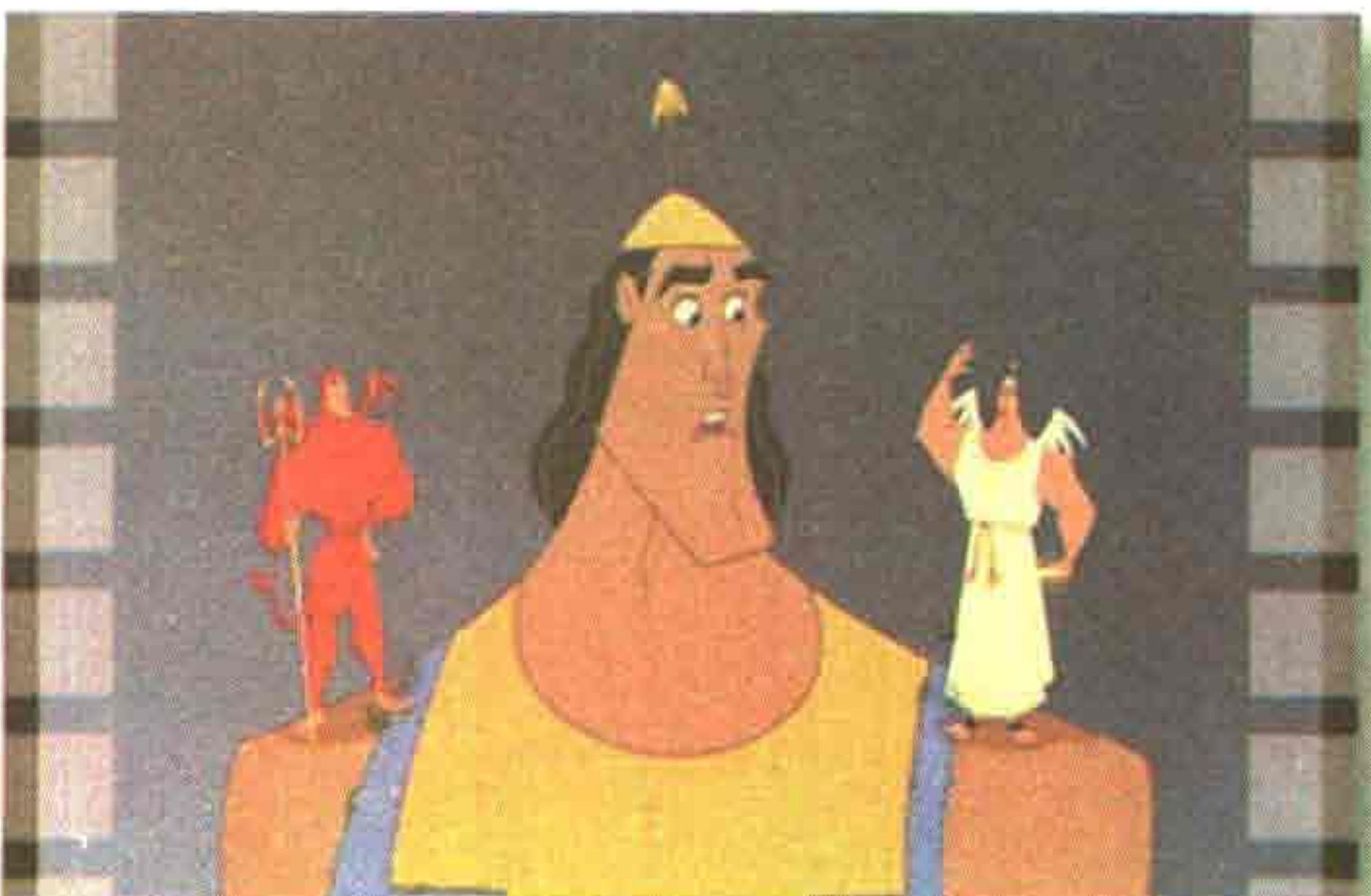
«آرش کمانگیر»

قسمت آخر

آن شب، با هر رنج و زحمتی که بود، به آخر رسید و سپیده دمید. همه مردم ایران، شب سختی را پشت سر گذاشته بودند: شبی پر از ترس و اضطراب، پر از نگرانی، پر از انتظار و امید...

همین که اوّلین پرتو خورشید روی کوه البرز افتاد، آرش از جای خود بلند شد و تمام قد سر پا ایستاد. پیراهن جنگی اش را از تن در آورد و به پایین کوه پرت کرد. خورشید، دزدکی به کتف و شانه‌های آرش بوسه‌زد و مردم دیدند که بازوها تنومند، قوی و پیچ در پیچ پیلوان، زیر آفتاب اوّل صبح، به سرخی مس درآمده است.

آرش سر به آسمان بلند کرد و تا چند لحظه به همان حال باقی ماند. با خدای خودش راز و نیاز کرد و هر چه را که می‌خواست، از او خواست. آن وقت رو به مردم و سپاهیان کرد و با تمام صدایی که در حنجره داشت، گفت: «ای مردم ایران! دشمن، ما را در برابر امتحان سختی قرار داده است. آزادی، پیروزی و سریلنگی ما به این امتحان بستگی دارد. ما باید از این امتحان رو سپید و پیروز بیرون آییم. اکنون مرزهای ما، وسعت و بزرگی ایران ما و فضای زندگی و نفس کشیدن ما، همه و همه به پرواز یک تیر وابسته است. تیری که اگر در این نزدیکی فرود آید، خانه‌هایمان کور، کوچه‌هایمان تنگ، و روزهای زندگی‌مان مثل شب تاریک خواهد بود. مثل موش در دست دشمن اسیر می‌شویم و جز فقر و بدبختی و نکبت نصیبی نداریم. اما اگر این تیر هر چه دورتر فرود آید، به همان اندازه فضای زندگی‌ما بزرگ‌تر و روشن‌تر می‌شود، آزادی و عزت و افتخار ما بیشتر می‌شود و به رفاه و خوشبختی و شادمانی نزدیک‌تریم.



اما از سوی دیگر وجدان او که به شکل فرشته‌ای خوب است او را از کشتن دیگران منع می‌کند



من، آرش کمانگیر، پهلوانی از پهلوانان و سرداری
از سرداران سپاه ایرانم. یک ایرانی اصیل و آزاده‌ام، که
روح خود را از هر آلودگی و زشتی دور نگاه داشته‌ام و
در جسم و تنم، شما هیچ نشانی از زخم و عیب و بیماری
نمی‌بینید. سراپا سالم و به دور از هر عیب و ضعف و
ناخوشی هستم. اما اکنون داوطلب شده‌ام تا این جسم و
جان سالم را فدای وطنم ایران کنم:

«چو ایران نباشد تن من مباد

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد»

تیری که من پرتاب خواهم کرد، یک تیر معمولی
نیست. من تمام وجودم را، شیره جانم را در این تیر
خواهم ریخت. این آخرین پرتاب من است و با آن تمام
خواهم شد. پس از پرواز تیر، به دنبال بدنه زنده یا مردۀ
من نگردید و تنها ردد تیر مرا دنبال کنید تا بینید و سعث
و اندازه خاک ایران ما تا کجاست... اکنون با همه شما
خداحافظی می‌کنم. بدرود!...»

كلمات آرش در گوش تمام مردم ایران و سپاهیان
نشست و دلها را از هیجان و اندوه لبریز کرد. این
كلمات، سیل اشک از چشم‌ها جاری کرد، دلها را به
آتش کشید و یک بار دیگر تمام دست‌هارا برای دعا به
آسمان بالا برد.

آرش دوباره دعا کرد و از خدا کمک خواست. روی
خاک نشست، زانوهای پولادی خود را روی خاک فشد،
پیشانی به خاک گذاشت و سجده کرد. بعد از آن، با
عزم و اراده محکم کمان را به دست گرفت و تیری در
چله کمان گذاشت. بر سر زانوی یک پا و نوک پنجه پای
دیگر نشست. کمان را به سمت مشرق آسمان گرفت.
یک چشم خود را بست و چشم دیگر را نیمه باز گذاشت
تا در مسیر تیر به هدف دور دست خیره شود!

بعد، زه کمان را کشید. کشید و کشید و کشید!
با تمام نیرویی که در دست و بازوها و تمام بدنش
جمع کرده بود، کشید. مردمی که پای کوه البرز
به تماشا ایستاده بودند، به خوبی دیدند که تمام



ایزما شروع به طعنه زدن و تحقیر
کرایک می‌کند. او می‌گوید که کرایک از
عهده‌ی این کار برنمی‌آید.

ماهیچه‌های بدن آرش همراه با زه کمان مثل یک فنر کشیده
می‌شود و انگار می‌خواهد بند بند از هم جدا شود!
زه رهاشد. تیر پرواز کرد. فنر به جای خود برگشت و مردم
دیدند که آرش کوچک شد، گلوله شد، مثل یک شهاب سرخ و
شعله‌ور شد و در یک چشم به هم زدن ناپدید شد! ...

تا چند لحظه جمعیت حاضر، مات و مبینوت به نقطه‌ای که
آرش در آن ایستاده بود، نگاه می‌کردند. هیچ کس توان حرکت
یا اراده‌حرف زدن نداشت. کمی بعد، مردم به حال خود برگشتند
و جمعیت در پیچ و تاب افتاد. عده‌ای سراغ آرش یا جنازه او را
می‌گرفتند و عده‌ای با دلبره از مقصد تیر آرش می‌پرسیدند و
این که سرانجام تیر سرنوشت در کدام نقطه فرود می‌آید؟!
به دستور منوچهر شاه، چند نفر به جستجوی آرش به طرف
کوه دویدند و یک دسته سوار هم با اسب‌های تیزتک و چالاک
برای پیدا کردن تیر راهی مشرق شدند. آنها که به دنبال آرش
رفته بودند، ساعتی بعد دست خالی برگشتند و خبر دادند که
کوچک‌ترین اثر و نشانی از آرش پیدا نکرده‌اند. انگار آرش با
پرتاپ تیر، مثل شهابی سوخته و خاکستر شده بود! ...

اما سوارانی که به دنبال تیر سرنوشت رفته بودند، یک هفته
بعد با تیر آرش برگشتند و خبر دادند که آن را در دشت «مرو»
یافته‌اند که بر تنۀ درخت گردوبی نشسته بوده است.

کسانی که علم حساب و هندسه را می‌دانستند و از سرعت
پرواز تیر خبر داشتند، محاسبه کردند و به مردم خبر دادند
که تیر آرش از صبح آن روز تا غروب روز بعد در سفر بوده و
آن وقت بر تنۀ درخت گردو نشسته است. مردم ایران، اگرچه
از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شدند و جشن گرفتند؛ اما هر
وقت نام آن درخت گردو را می‌شنیدند، دچار خشم می‌شدند و
آن را نفرین می‌کردند. چون فکر می‌کردند که اگر آن درخت
سر راه تیر آرش سیز نمی‌شد، پرواز تیر باز هم ادامه داشت تا...
ایرانیان به یاد آرش سوگواری کردند و برای بزرگداشت
او، مجسمۀ بسیار زیبا و باشکوهی از آرش کمانگیر ساختند و نام
«قهرمان ملّی ایران» را به او دادند.



حرف‌های ایزما باعث عصبانی
شدن کرایک می‌شود و او تصمیم
می‌گیرد، چلچراغ سنگین بالای سر
ایزما را بر روی سر او پرتاپ کند.

دبای

نور رنگ

سی، ۹۲، یک؛ ٹلیک!



• حقه‌های عکاسی

به نظر شما دوربین عکاسی می‌تواند به ما کلک بزند؟ پاسخ این است که دوربین، هر آنچه را که می‌بیند، ثبت می‌کند. اما عکاسان از گذشته تا کنون، می‌توانند با روش‌هایی به ما حقه بزنند و قسمت‌هایی از عکس را تغییر دهند.

یکی از حقه‌های عکاسی که در دنیای سیاست معروف است، پاک کردن عکس «تروتسکی» از کنار «لنین» است. ماجرا از این قرار بود که در زمان حکومت استالین، دیکتاتور مستبد شوروی سابق (روسیه فعلی)، قرار شد تمامی عکس‌های تروتسکی، رقیب دیرینه استالین از بین برود. اما او عکسی بالین داشت. لینین انقلاب



کمونیستی روسیه را برپا کرده بود. استالین به صدها عکاس ماموریت داد تا هر کس می‌تواند، عکس تروتسکی را از کنار لینین پاک کند. با ابزار و امکانات ابتدایی آن زمان این کار انجام شد و عکس جدید (بدون تروتسکی) در سال ۱۹۶۷ میلادی منتشر شد.



اما این کار موثر نیست.



○ حقه‌های دیجیتالی در عکاسی

در روی رایانه، می‌توان نرم افزارهایی نصب کرد که به وسیله‌ی آنها دو یا چند عکس با هم ترکیب می‌شوند و عکس جدیدی تولید می‌شود. عکس فانتزی که می‌بینید با چنین شیوه ای ساخته شده است.

– ابتدا عکسی از یک جفت پوتین برداشته می‌شود.



– سپس عکس دیگری تقریباً با همان اندازه از یک جفت پای بدون کفش برداشته می‌شود.

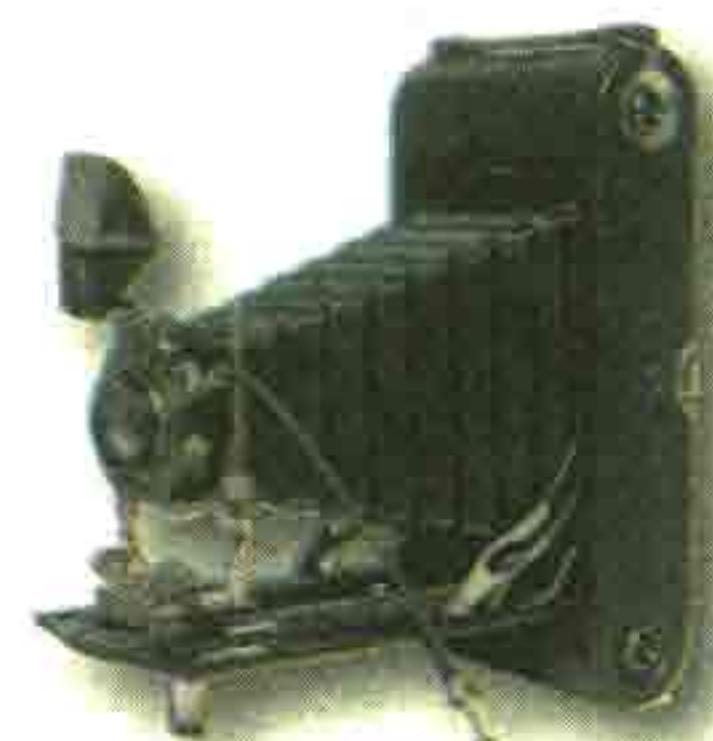
► رایانه با کمک برنامه‌ای مانند «فتوشاپ» می‌تواند این دو تصویر را مانند دو لایه یا عکس جدا از هم با یکدیگر ترکیب کند. سپس امکان نورپردازی مجدد تصویر ترکیب شده نیز وجود دارد تا تصویر فانتزی که می‌بینید، خلق شود.



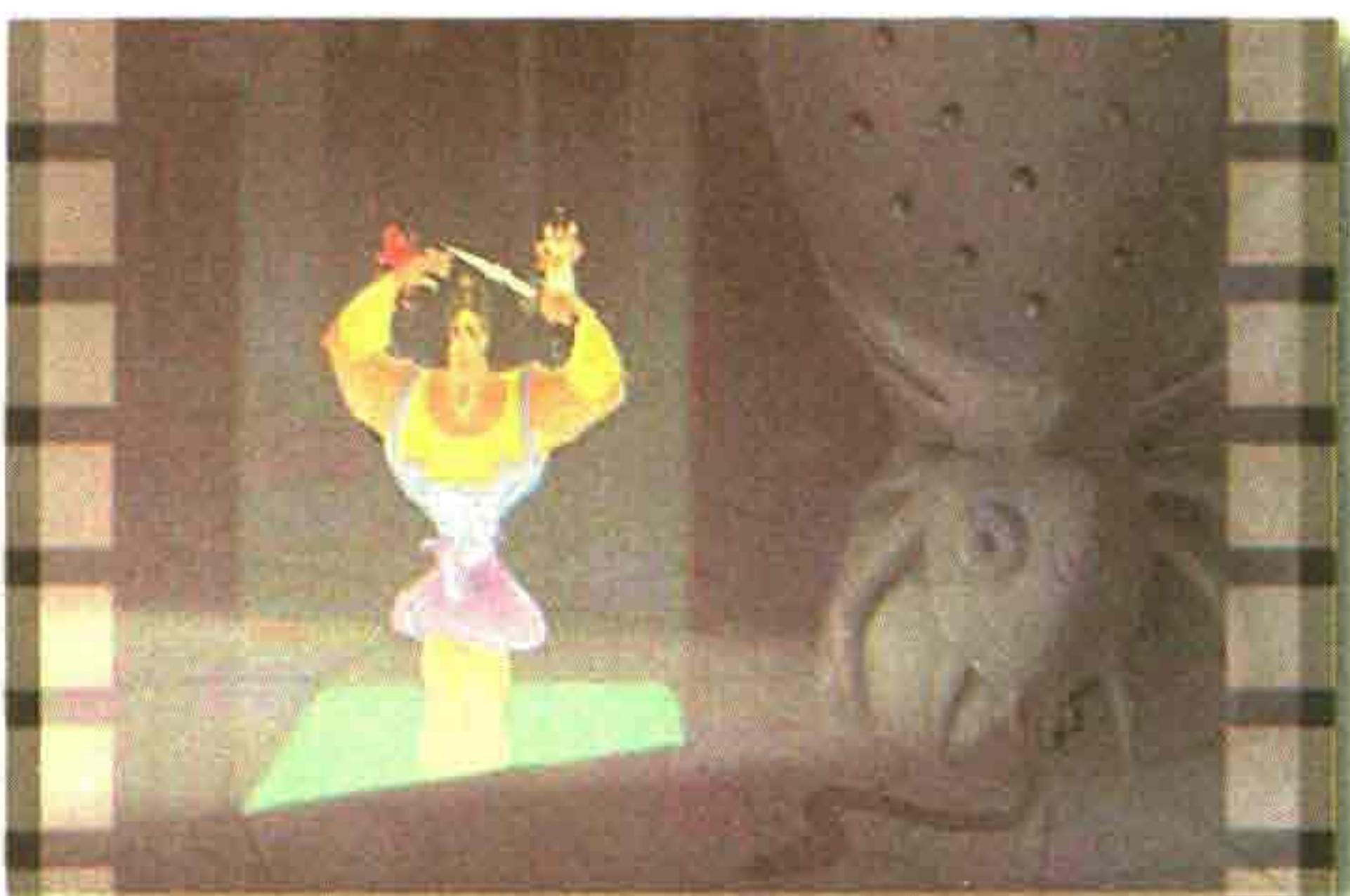
سال شمار عکاسی

۱۸۵۱ میلادی: شخصی به نام «فردریک اسکات آرچر» توانست شیشه‌ی عکاسی را اختراع کند. شیشه‌ی عکاسی ساخت او به ماده‌ی حساسی آغشته بود که زمان گرفتن عکس را کوتاه می‌کرد.

۱۸۶۱ میلادی: اولین عکس رنگی توسط فیزیکدان اسکاتلندي به نام «جیمز کلارک ماکسول» گرفته شد. او با سه فیلتر آبی، سبز و قرمز این کار را کرد. عکس گرفته شده چندان جالب نبود.



۱۸۷۱ میلادی: آرام آرام چاپ و ظهور عکاسی، آسانتر می‌شد. در این سال، ظرف خشک و مرطوب که دو مرحله‌ی مهم در ظهور عکس هستند، مورد استفاده قرار گرفت.

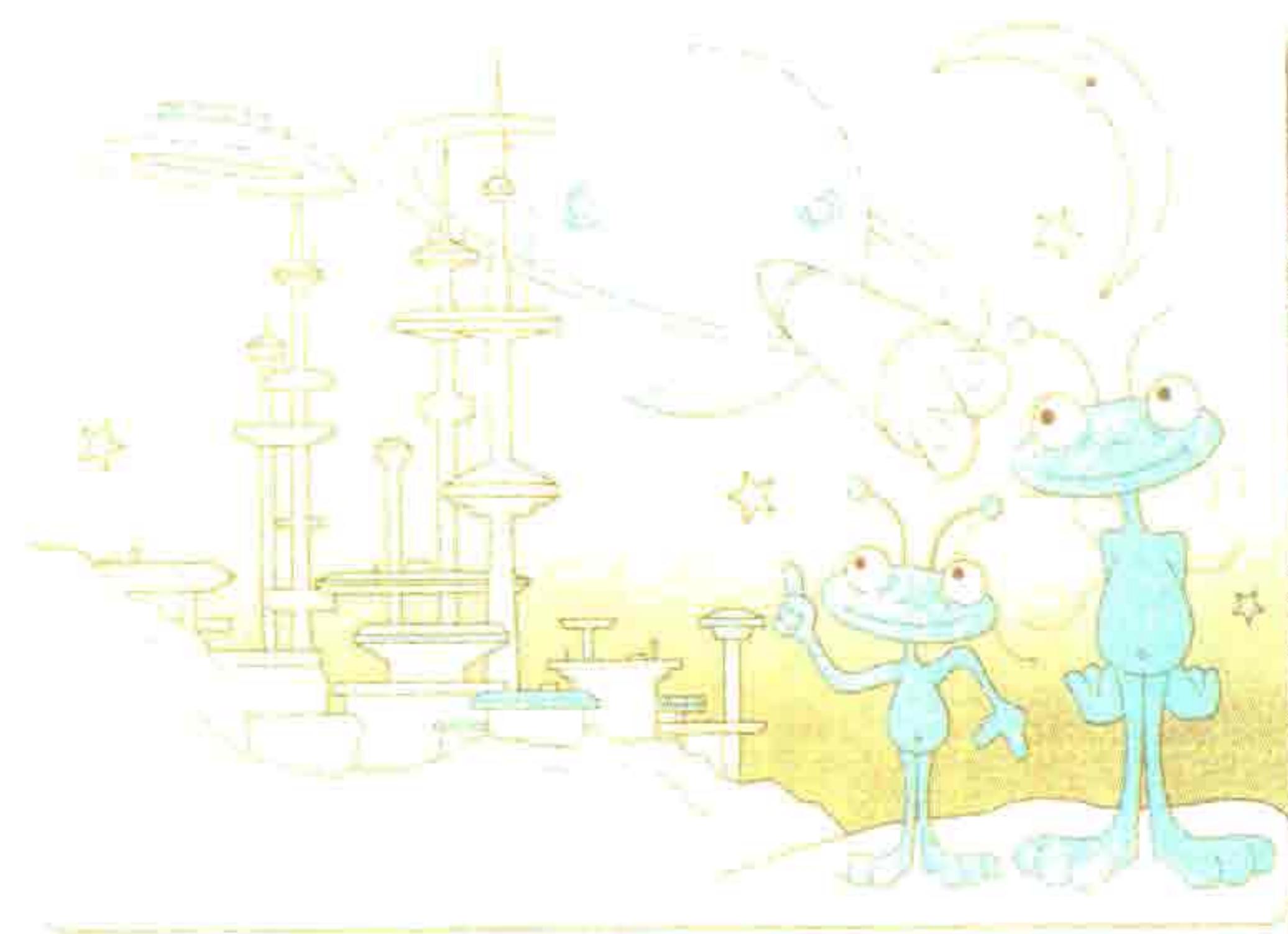
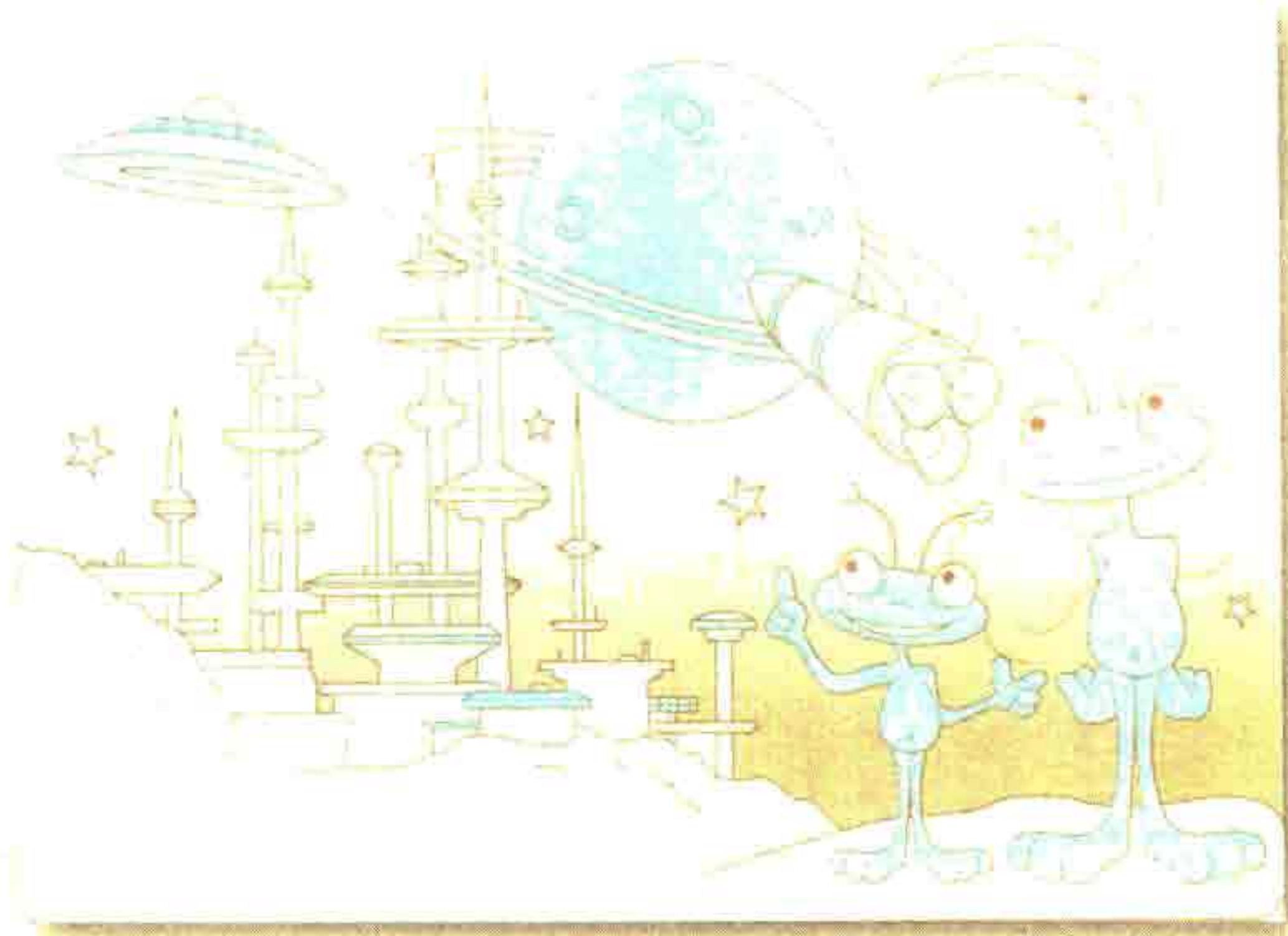


در عوض ایزما با کشیدن یک دسته، زمین زیر پای کرایک را خالی می‌کند.

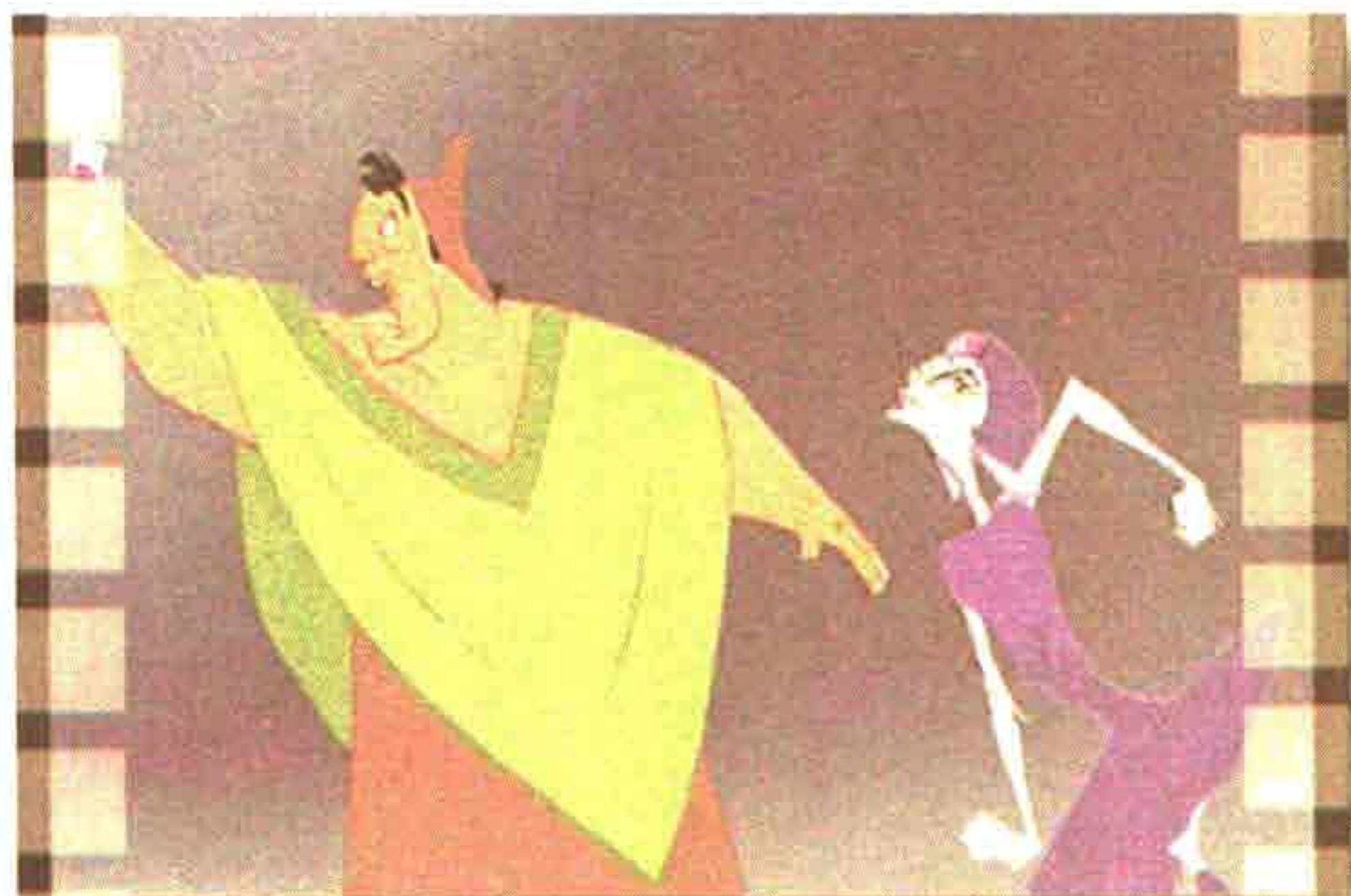


فُخابی‌ها و تفاوت

این ۲ تصویر با هم در ۱۲ مورد تفاوت دارند. آیا می‌توانید قلم بردارید و این ۱۲ مورد تفاوت را مشخص کنید؟ با این سرگرمی، قدرت تمرکزان را تقویت کنید!



پاسخ سرگرمی شماره گذشته:



در فرصت مناسبی، پاچا محلول
تبديل شتر به انسان را از چنگ ایزما
درمی‌آورد.

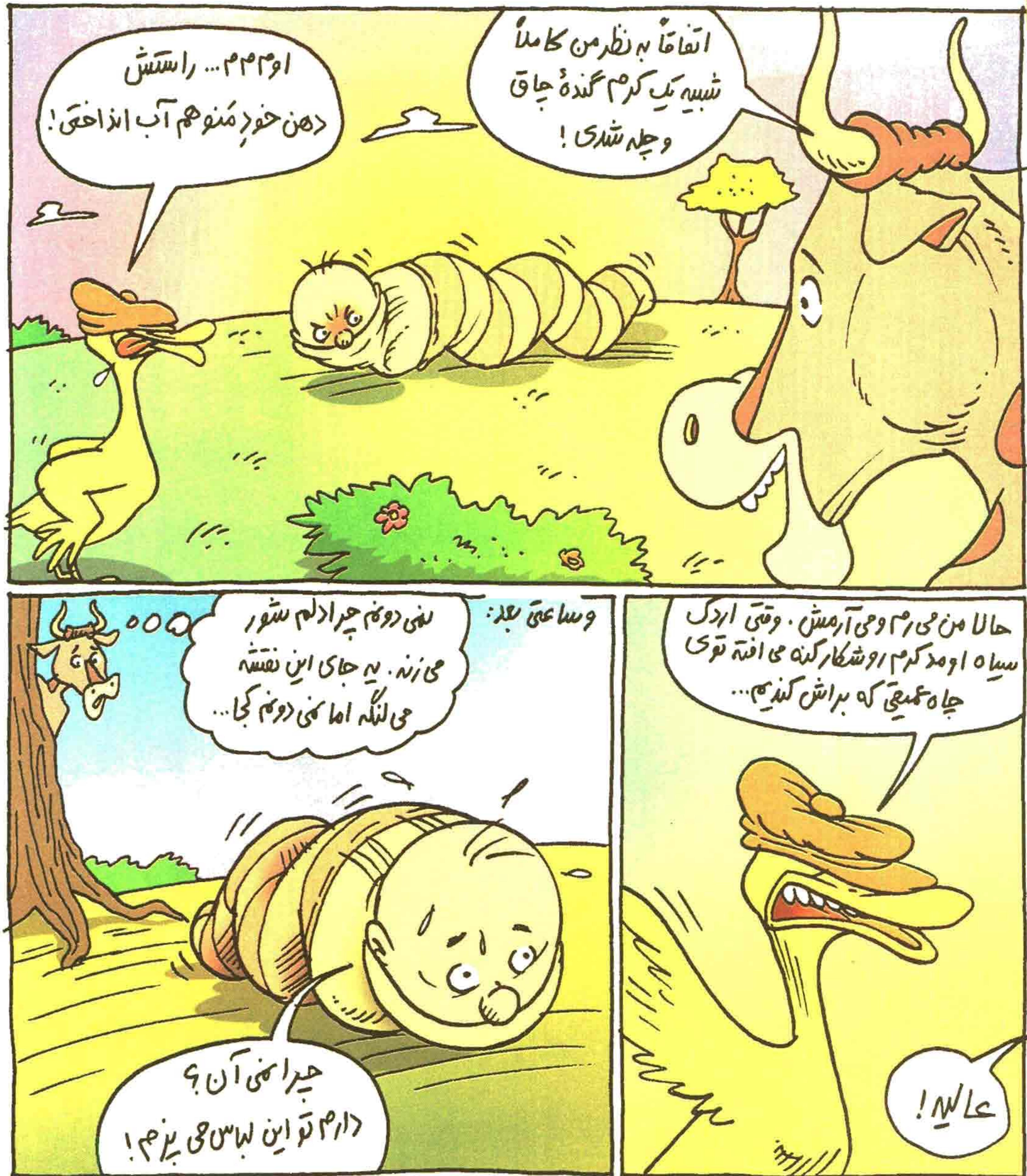
نوشته و تصویر: مانا نیستانی

قصیدت (۵)

۶۱۹ ص

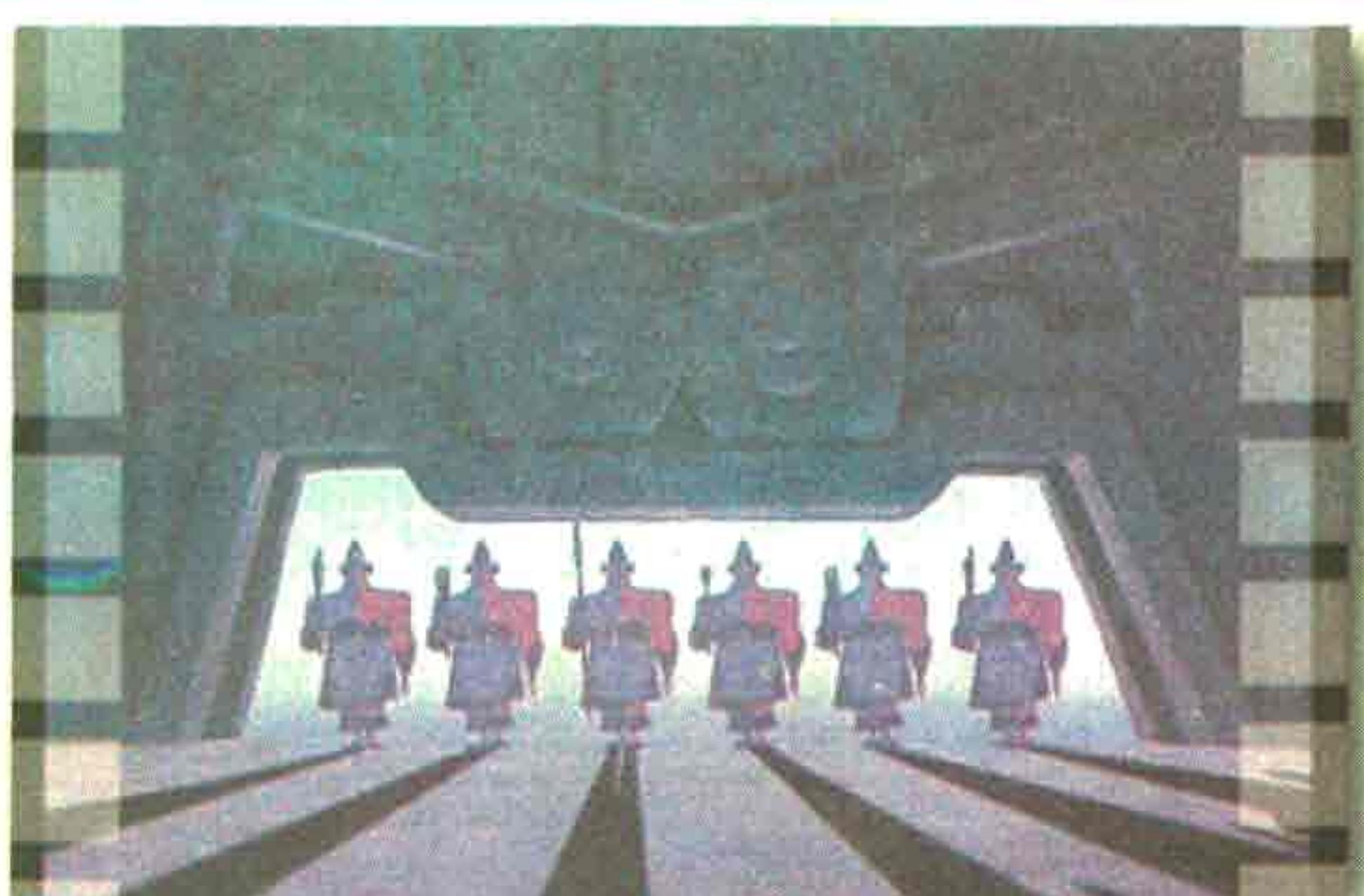
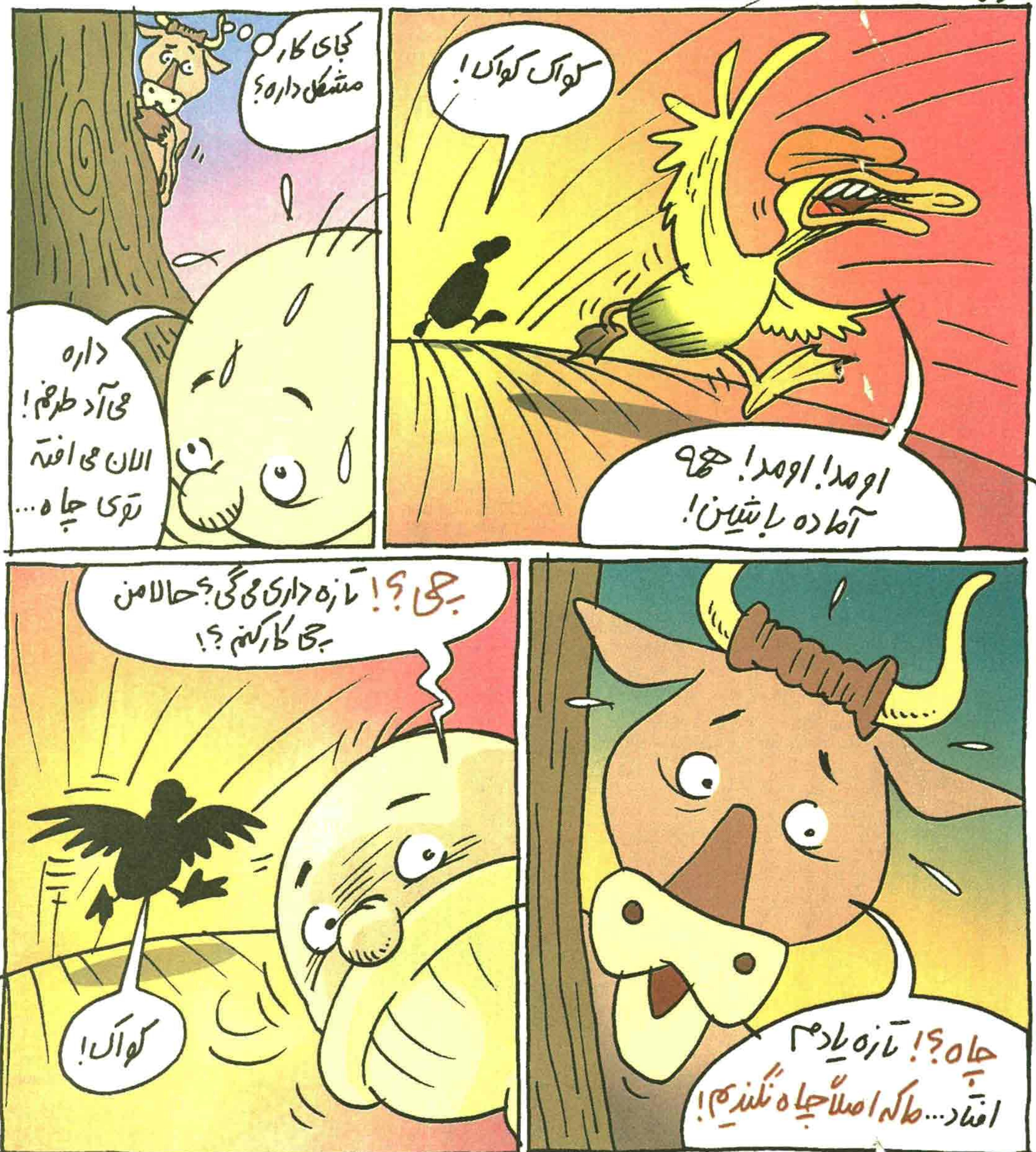


اما به نظر می‌رسد ایزما موفق‌تر است.

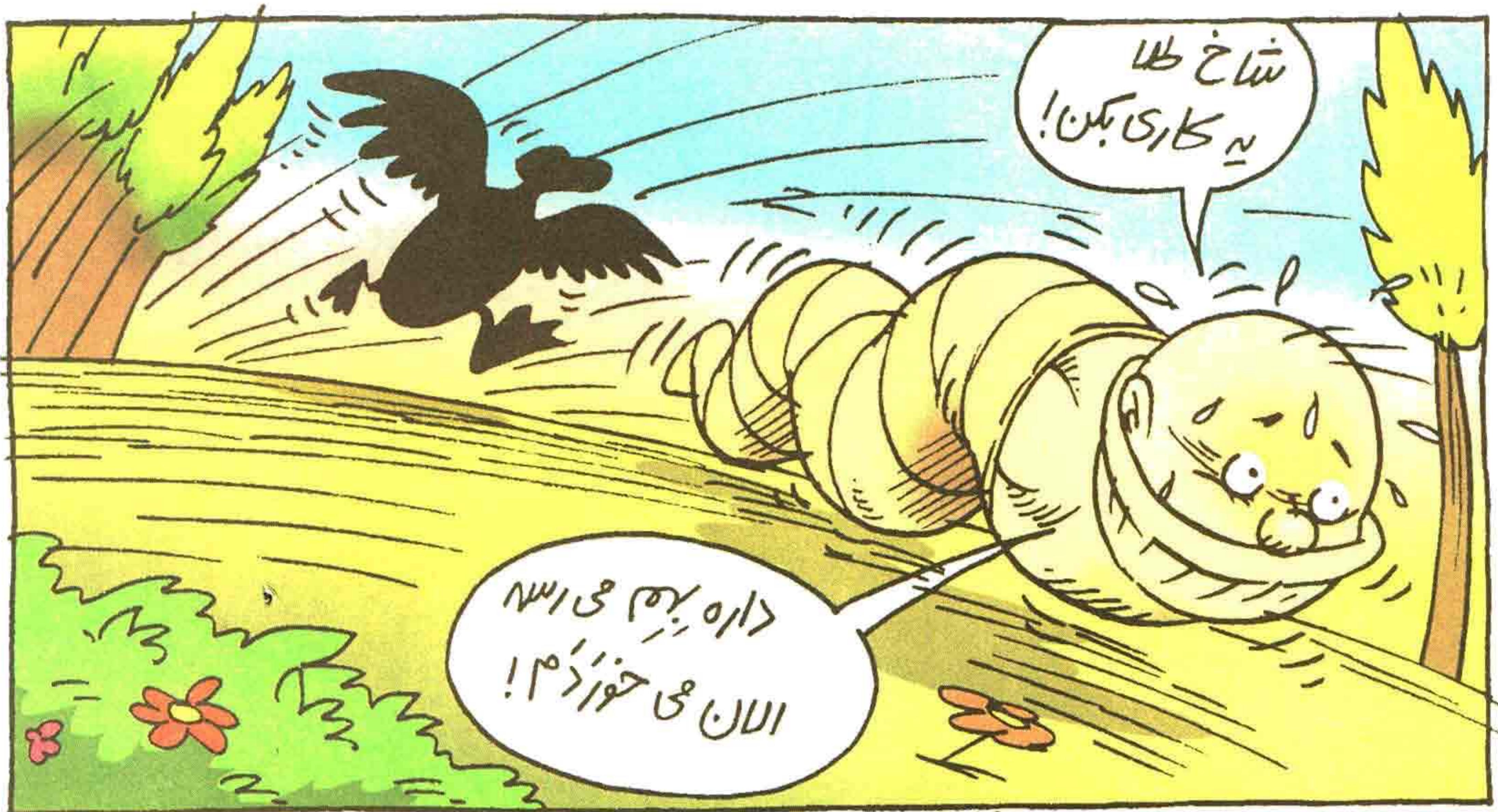


در یک زمان، کمد محتوى محلول‌ها می‌افتد و محلول واقعی لابلای بقیه گم می‌شود.





ایزما سربازان قصر را صدا می‌زند تا آنها را دستگیر کنند. او می‌گوید که آندو نفر قاتلین امپراتور کوسکو هستند.



خواهد شد؟ همه به خواهد رسید
آی رینه



پاچا به سرعت همه محلول‌ها را در دامن خود جمع آوری می‌کند و با کوسکو پا به فرار می‌گذارند.

پاپه‌پاچ جام جهانی

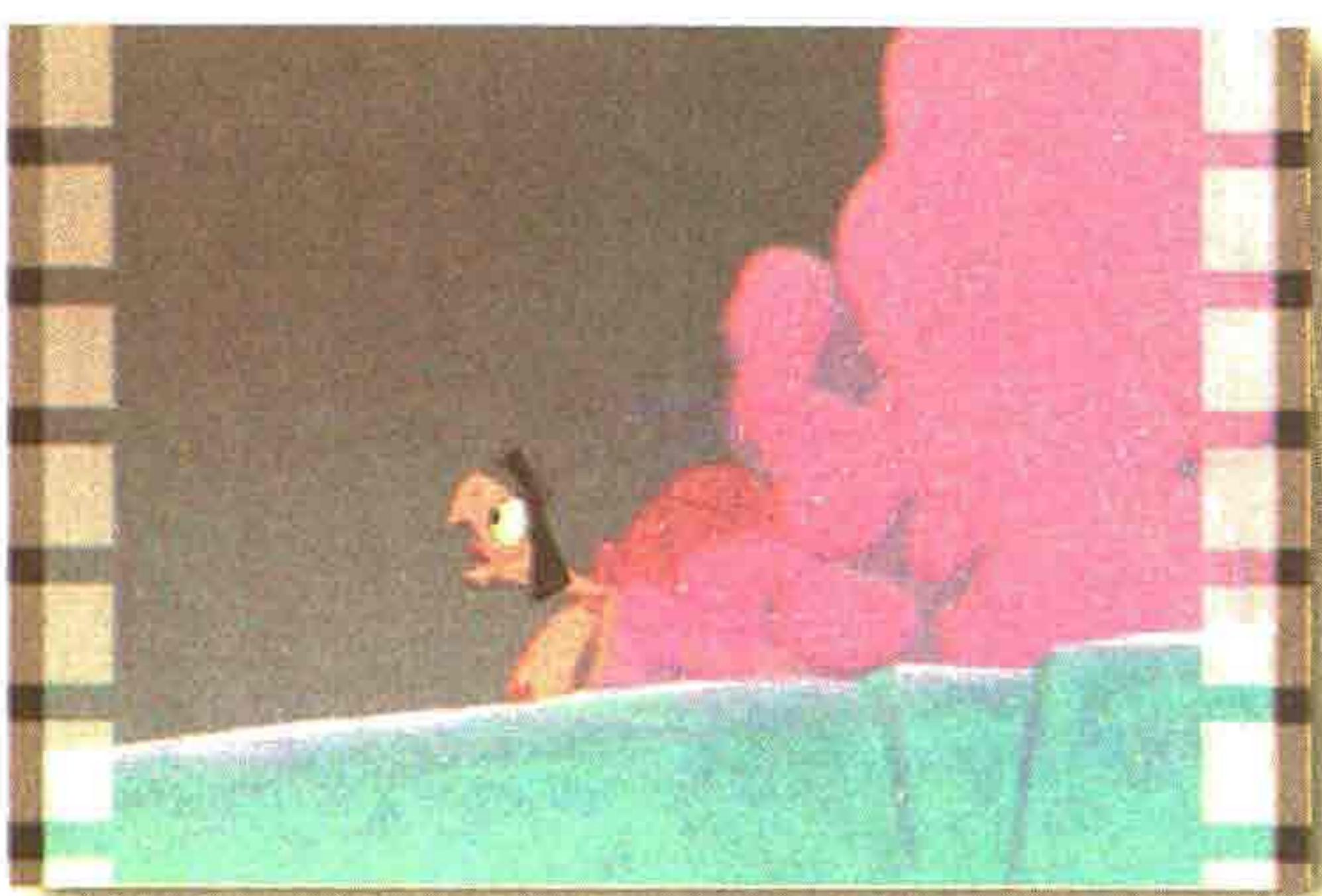


جام هفتم: شیلی ۱۹۶۲

در این جام بزرگ برای بار دوم و به طور پی در پی، قهرمان جام جهانی فوتبال شد. برخلاف دوره قبلی بازی‌ها، این بار، بهترین بازیکن جام نیز از بزرگ‌ترین انتخاب شد. اعجوبهای در فوتبال به نام «گارینشا» عنوان بهترین بازیکن جام را تصادب کرد. مانند دوره قبل، ۱۶ تیم در ۴ گروه ۴ تیمی در رقابت‌ها شرکت کردند و در نهایت، بزرگ‌ترین، شیلی، چک‌اسلواکی و یوگسلاوی به دور نیمه‌نهایی صعود کرد. در بازی فینال، بزرگ‌ترین، بزرگ‌ترین، شیلی ۳ بر یک از سه تیم چک‌اسلواکی عبور کرد و قهرمان جهان شد. در بازی ردیف‌بندی، شیلی به رتبه سوم جهان دست پیدا کرد و یوگسلاوی چهارم شد.



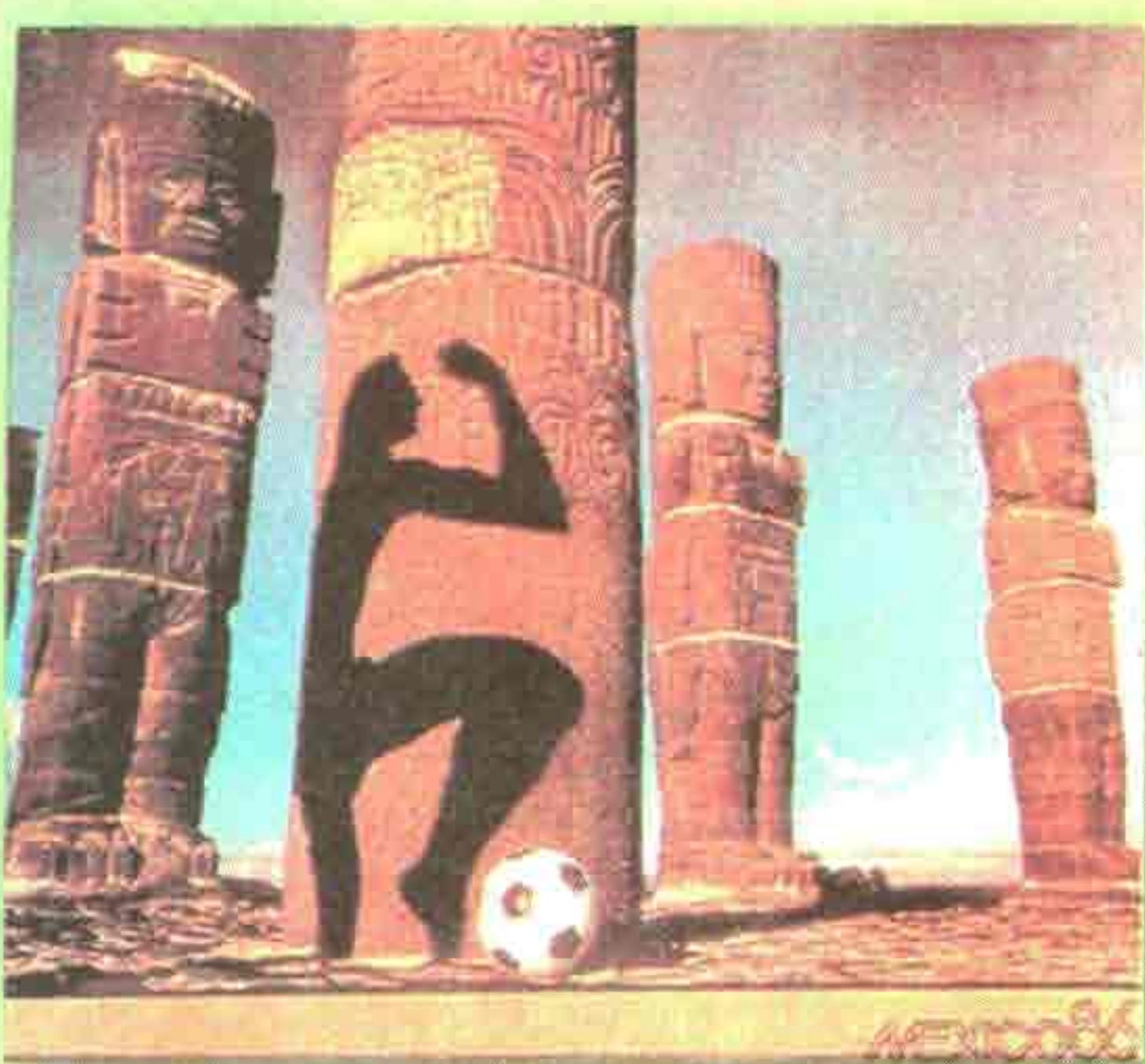
تیم ملی فوتبال بزرگ‌ترین - جام جهانی ۱۹۶۲ شیلی



تعقیب و گریز ادامه پیدا می‌کند. در همین حال پاچا مجبور است تک تک محلول‌ها را بر روی کوسکو امتحان کند. محلول اول نتیجه‌ی مناسبی ندارد. کوسکو به لامپشت تبدیل می‌شود.



CHILE 1962

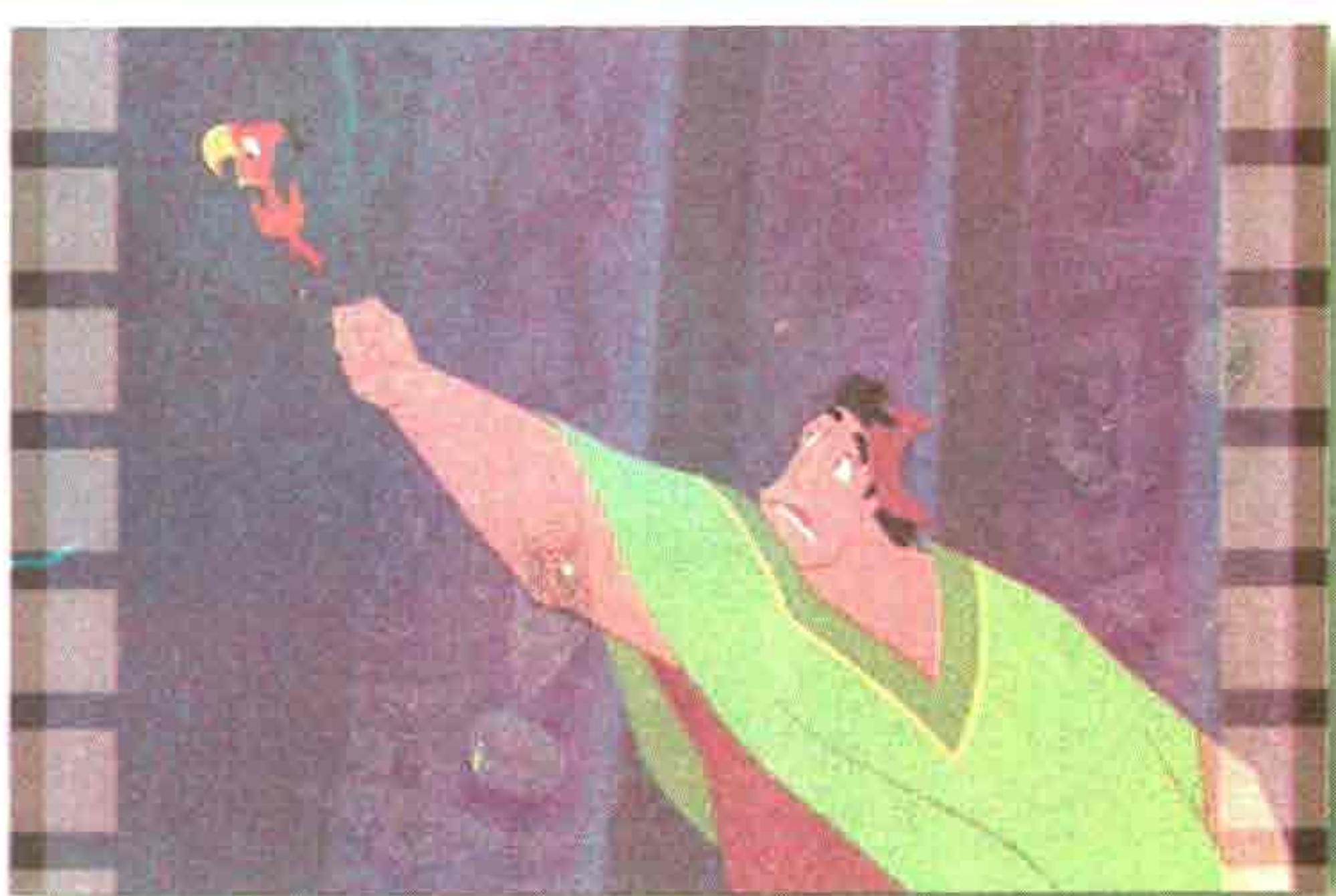


● آسیا در جام

در جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیک، سهمیه حضور کشورهای آسیایی در جام جهانی به دو تیم افزایش پیدا کرد. از آسیا، تیم ملی فوتبال عراق و تیم ملی فوتبال کره جنوبی بر حریفان آسیایی و اقیانوسیه‌ی خود پیروز شدند و راهی مکزیک گردیدند. در آنجا، عراق با بلژیک، پاراگوئه و مکزیک هم گروه شد و در هر سه بازی باخت. کره جنوبی هم با بلغارستان، ایتالیا و آرژانتین هم گروه شد. این تیم نیز پس از باخت از دور بازی‌ها کنار رفت. در این جام، آرژانتین قهرمان شد.

ورزشگاه «المپیک» برلین

از ۱۹ خرداد تا دوم تیر، ۴ بازی از دیدارهای مرحله اول جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان در این ورزشگاه برگزار می‌شود. در مرحله یک چهارم نهایی نیز این ورزشگاه، محل برگزاری یک دیدار دیگر است. دیدار فینال و سرنوشت‌ساز جام جهانی امسال نیز طبق برنامه قرار است در این ورزشگاه انجام شود. ورزشگاه المپیک برلین، گنجایش ۶۶ هزار نفر را دارد و برای آماده‌سازی آن برای مسابقات، ۴۲ میلیون یورو، هزینه شده است.



محلول دوم هم نتیجه‌بخش نیست و کوسکو را به طوطی تبدیل می‌کند.



مثل ... پرتغال

در گروه چهارم، پرتغال، آنگولا، ایران و مکزیک قرار گرفته‌اند. پرتغالی‌ها، همچون پلنگ زخم‌خورده به آلمان می‌آیند تا تلافی ناکامی در جام ۲۰۰۴ اروپا را جبران کنند. در آن جام، پرتغالی‌ها از یونان ضربه‌ی سختی خوردند و دومین تیم اروپا شد. «اسکولاری» مربی برزیلی تیم ملی پرتغال برای تلافی شکست در جام اروپا، برنامه‌هایی برای تیم خود دارد.

پ



فرناندو میرا - دفاع



ریکاردو پریرا - دروازه‌بان



پائولو فریرا - دفاع



خواکیم سیلووا کوییم - دروازه‌بان



مارکو کانیرا - دفاع



نوونو والنته - دفاع



آلکس کاستا - دفاع



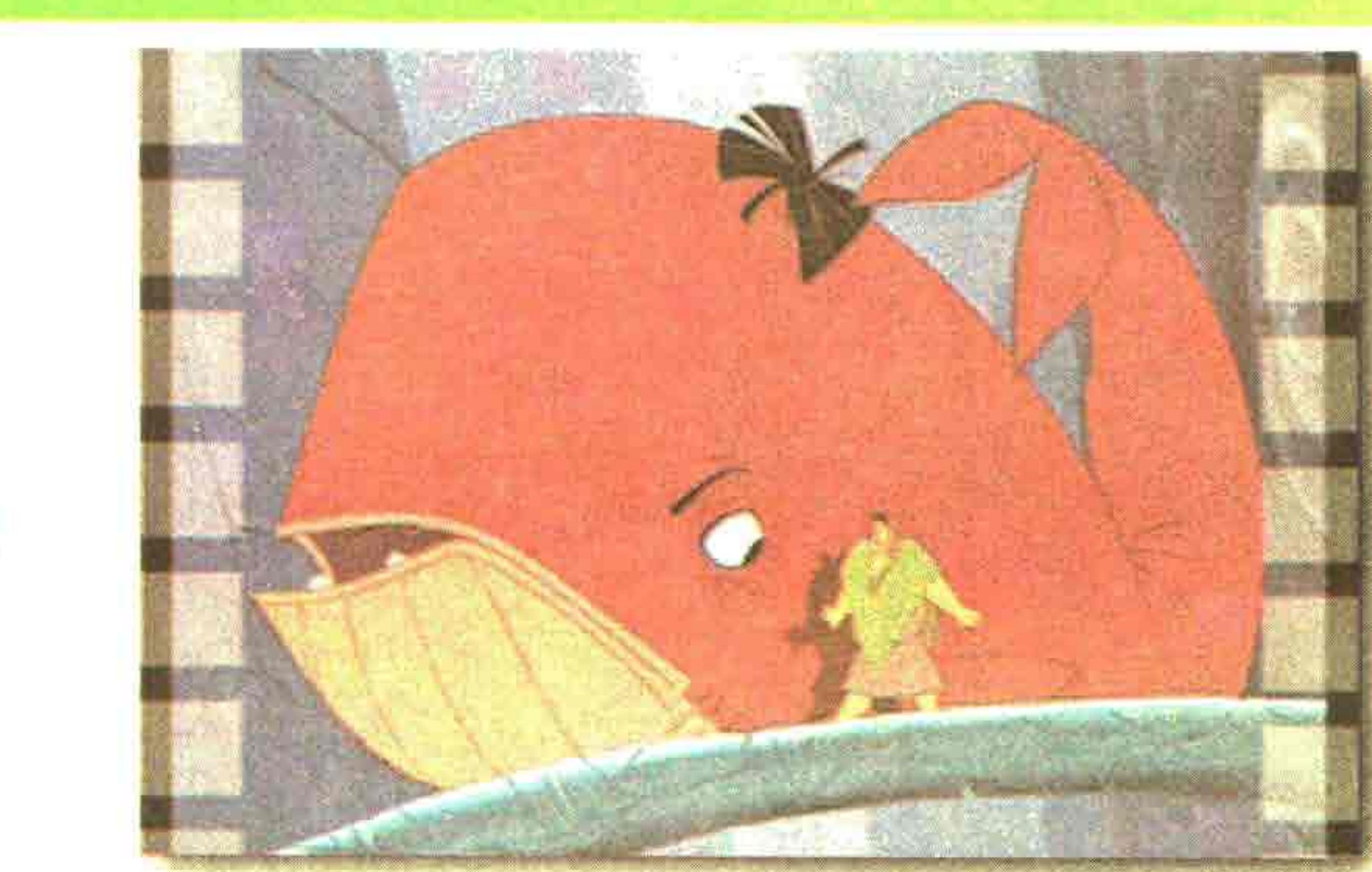
یورگ آندراده - دفاع



لوئیز فیگو - هافبک



ریکاردو کاروالو - دفاع

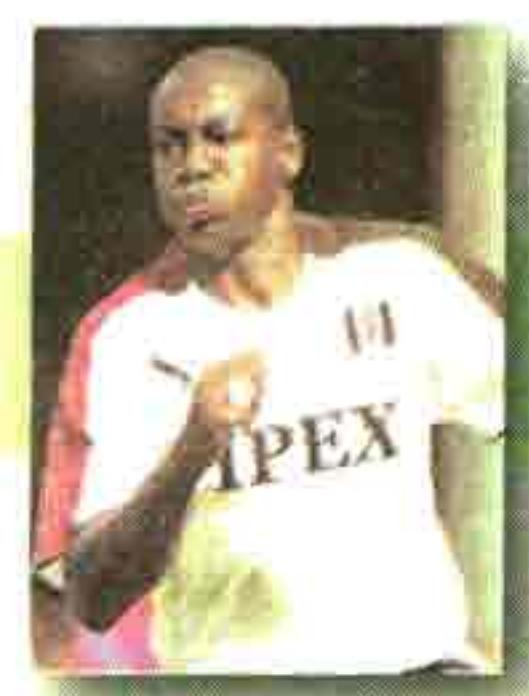


و محلول بعدی، کوسکو خود آنرا انتخاب می‌کند. نتیجه‌ی آن هم مناسب نیست. یک نهنگ غول‌پیکر!



نونو گومز - مهاجم

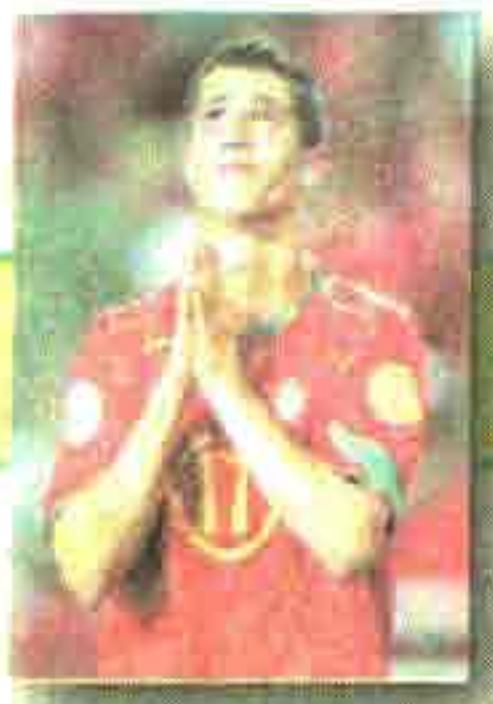
لوئیز بوآ مورته - مهاجم



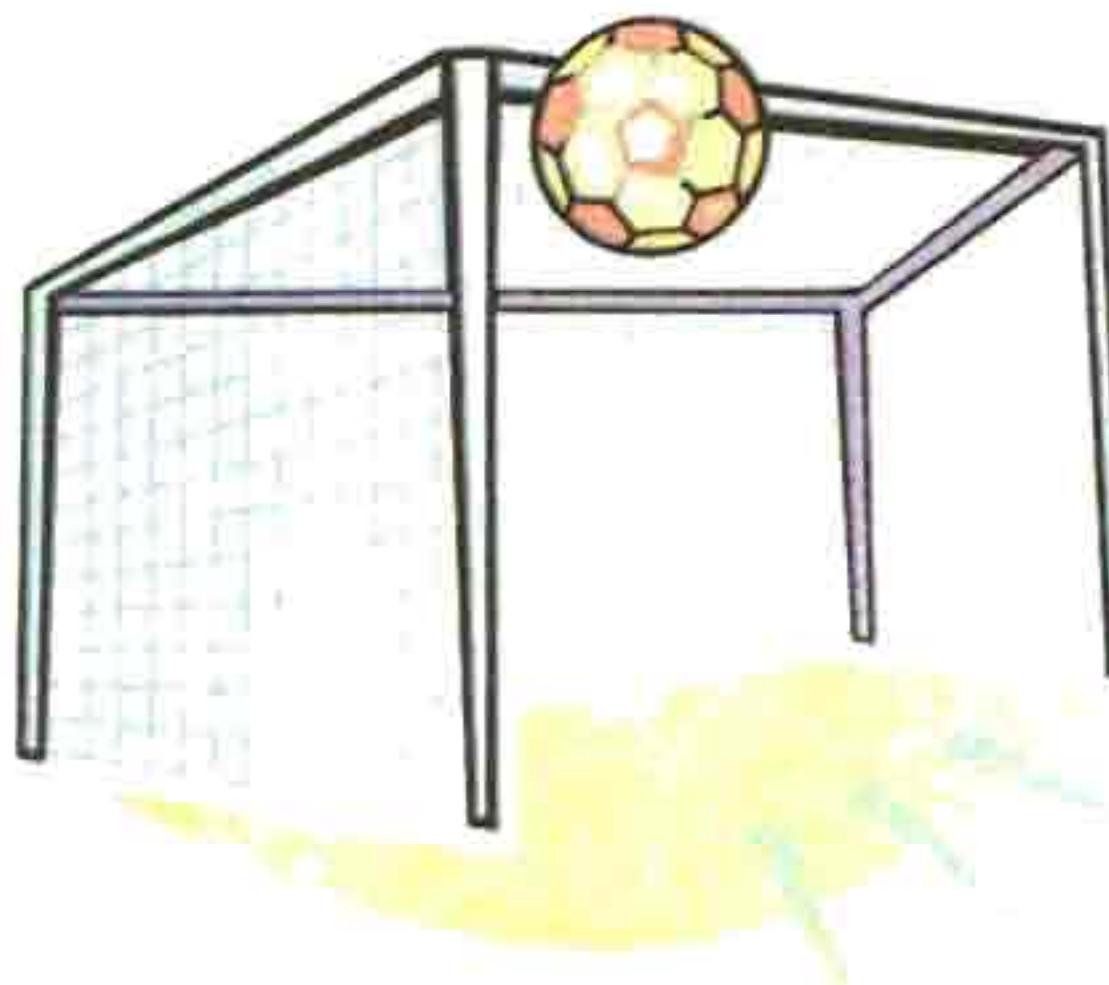
سیمائو سابروسا - مهاجم



هلدر پوستیگا - مهاجم



کریستیانو رونالدو - مهاجم



برنامه‌ی مسابقات جام جهانی فوتبال ۲۰۰۶ آلمان



فرانسیسکو کاستینه - هافبک



دکو سوازا - هافبک



مانیشه ریبرو - هافبک



هوگو واینا - هافبک



پدرو پائولهتا - مهاجم



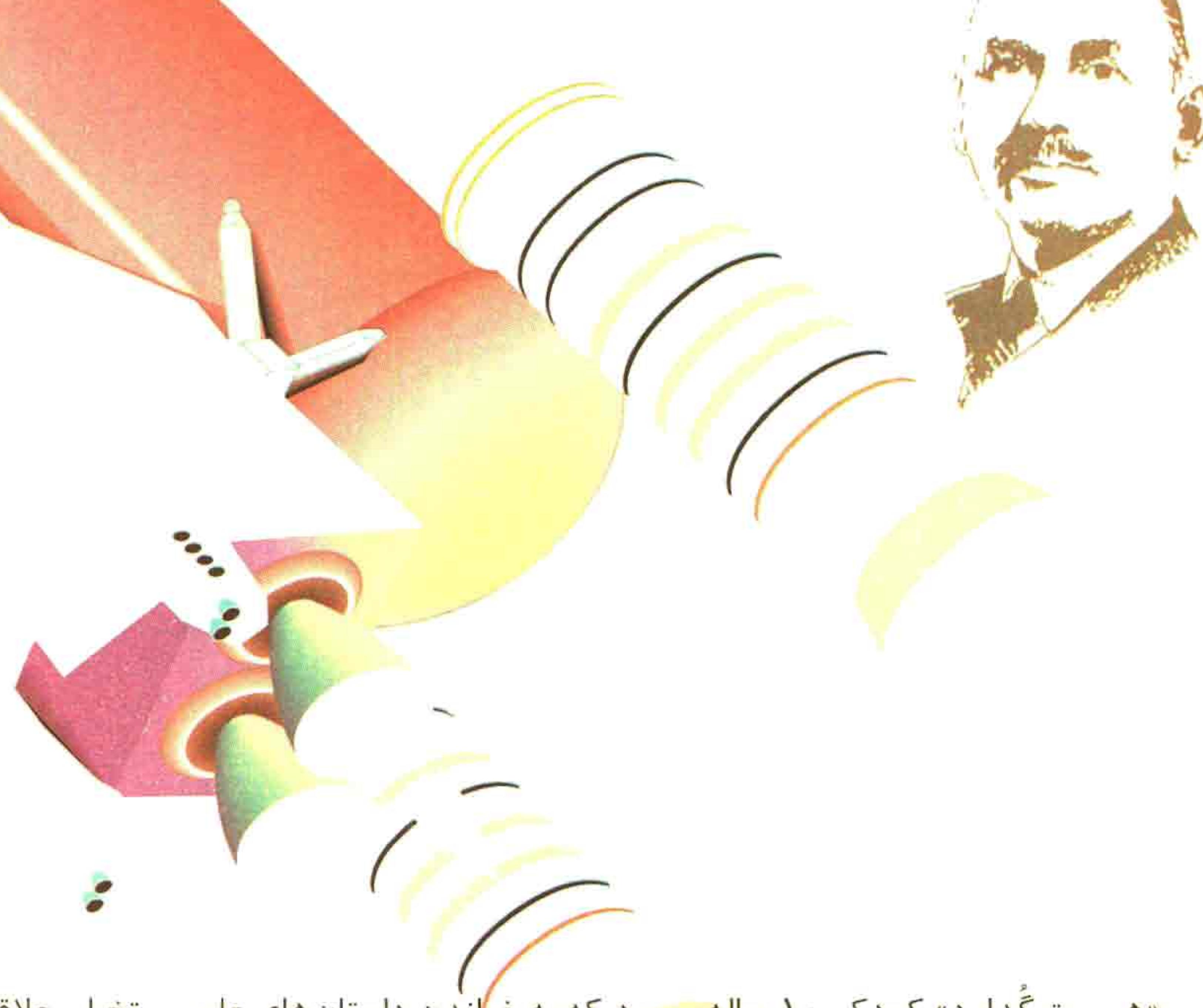
روز	تاریخ	انجام بازی به وقت ایران	بازی	ورزشگاه
شنبه	۸۵ ۲۷ خرداد	۲۳/۳۰	چک - غنا	کلن
یک شنبه	۸۵ ۲۸ خرداد	۱۷/۳۰	برزیل - استرالیا	مونیخ
یک شنبه	۸۵ ۲۸ خرداد	۲۰/۳۰	ژاپن - کرواسی	نورنبرگ
یک شنبه	۸۵ ۲۸ خرداد	۲۳/۳۰	فرانسه - کره جنوبی	لایپزیک



محلول بعدی، دوباره
کوسکو را به شکل شتر اولیه
درمی آورد.



داستان نوشک



«هربرت گُدارد» کودک ۱۰ ساله‌ی بود که به خواندن داستان‌های علمی - تخیلی علاقه‌ی زیادی داشت. یکی از داستان‌هایی که او خوانده بود، داستان «جنگ دنیاهای» نام داشت که در آن ماجراهی هجوم مریخی‌ها به زمین نوشته شده بود. «گُدارد» با خواندن این داستان‌ها، اندیشه‌های خیال‌انگیزی در سرش بیدار می‌شد. این فکرها او را به اختراع چیزهای عجیب و غریب و نوشتمندانه داده بودند. به دانشگاه که رفت، داستان خیالی به نام «مسافرت» نوشت. در این داستان، قطاری را تصور کرده بود که در تونل خالی از هوا و به کمک آهنربا حرکت می‌کرد. او در این داستان فکر می‌کرد که فاصله‌ی ۳۵۰ کیلومتری را به این ترتیب می‌توان در ۰۱ دقیقه طی کرد.

آنها در وضعیت خطرناکی، معلق میان زمین و آسمان گیر می‌کنند.

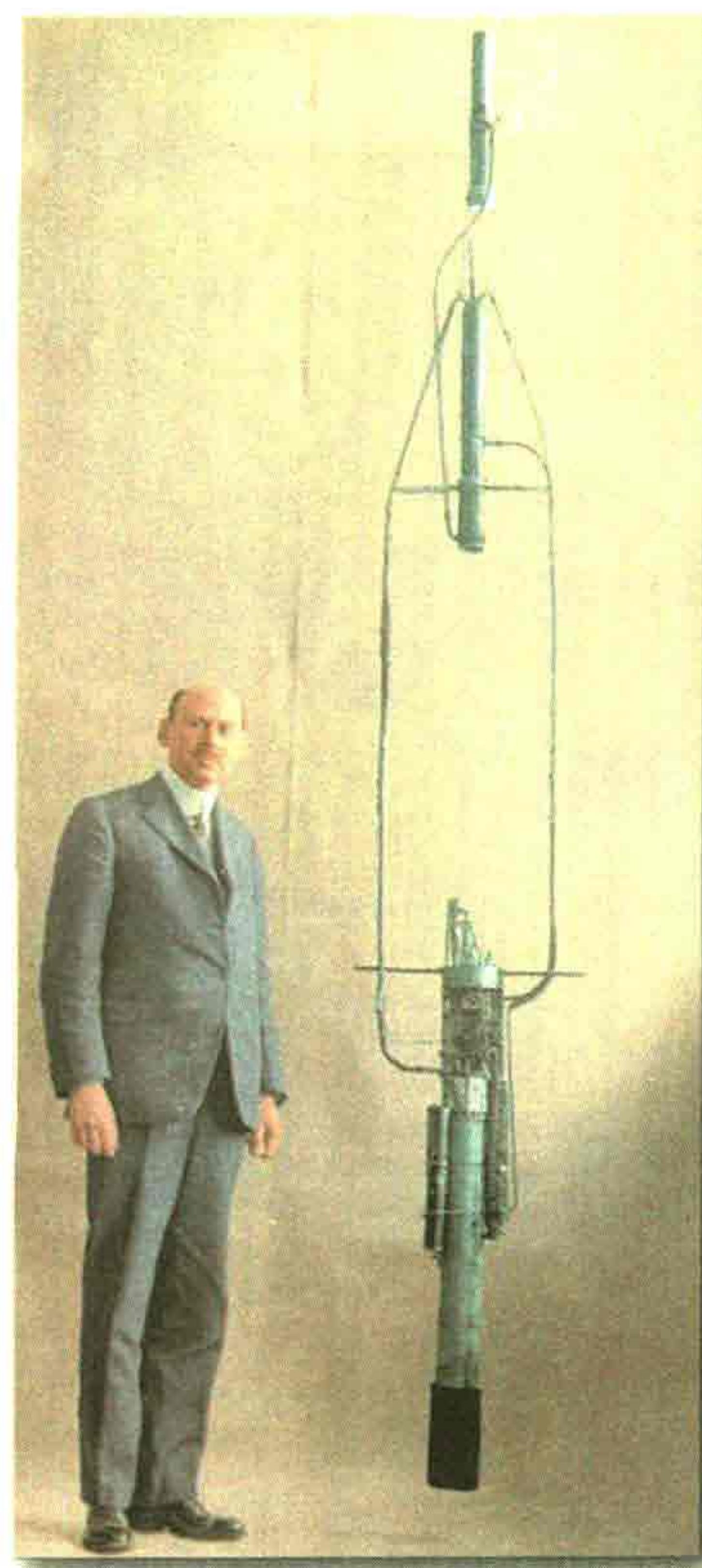


○ علاقه به موشک

«گُدارد» با خواندن چند داستان دیگر به مطالعه درباره موشک علاقمند شد. در این زمان او موفق شد دو اختراع در مورد موشک به ثبت برساند. گُدارد در این فکر بود که کتابی درباره موشک‌ها بنویسید. او به سراغ تجربیات پیشینیان رفت و براساس آن، کتابی در ۷۰ صفحه درباره موشک و سفر به ماه نوشت.

خانه‌ی عمه‌ی گُدارد در ایالت ماساچوست آمریکا، مزرعه‌ی بزرگی بود که گُدارد از آنجا برای اجرای آزمایشاتش استفاده‌ی خوبی کرد. در اسفند ماه سال ۱۹۲۶ میلادی (۱۳۰ هجری شمسی) او اولین موشک ساخت خودش را که با بنزین و اکسیژن مایع کار می‌کرد، در این مزرعه به هوا فرستاد.

در آن زمان کسی به تحقیقات و آزمایشات او اهمیتی نمی‌داد. مردم به او احمق و ساده لوح می‌گفتند زیرا او گفته بود که انسان می‌تواند به ماه ببرود و این اندیشه در آن زمان، مسخره بود. حتی روزنامه‌ها و مجلات هم او را ساده‌لوح می‌دانستند. روزنامه نیویورک تایمز نوشته بود که گُدارد آدم ساده‌لوحی است، زیرا موشک در فضای خارج از زمین، به علت نبودن هوا، کار نمی‌کند. کار به جایی رسید که همسایه‌ها از گُدارد به خاطر سر و صدای آزمایشاتش شکایت کردند و پلیس او را از انجام آزمایش منع کرد. خوشبختانه گُدارد، توانست نظر یکی از هوانوردان مشهور آمریکا را به خود جلب کند. او کسی نبود جز «چارلز لیندبرگ»



یک عکس تاریخی
صحنه پرتاب اولین موشک
توسط گُدارد در مزرعه‌ی
عمه‌ی او.

که توانسته بود با هوایپما و به صورت یکسره و تنها، فاصله نیویورک تا پاریس را طی کند. او به این دلیل به شهرت زیادی رسیده بود. لیندبرگ خبر آزمایش‌های گُدارد را شنید و توانست سرمایه‌ای برای او فراهم کند. گُدارد با این پول، آزمایشگاهی در صحرای نیومکزیکو درست کرد و آزمایش‌هایش را در آنجا ادامه داد.

گُدارد موشک‌های چند مرحله‌ای را به جهان علم تقدیم کرد. در این موشک‌ها، پس از پایان سوت مرحله‌ی اول، قسمت پایین موشک جدا می‌شد و مرحله دوم آغاز به کار می‌کرد. او تا پیش از مرگ خود، اختراعات زیادی درباره موشک انجام داد. گُدارد در باز شدن پای آدمی به آنسوی فضای سهم مهمنی بر عهده دارد.



با هر دردرسی که هست کوسکو و پاچا خود را به بالای بلندی می‌رسانند. غافل از آنکه ایزما خود به دنبال آند و است. او با یک ضربه دو شیشه محلول را از دست آنها خارج می‌کند.



وسایل مورد نیاز:

- مقوای سبز، نارنجی، قرمز و سفید
- چسب
- ماژیک یا قلم طلایی برآق
- تیغ موکت بری (برای استفاده، از بزرگ‌ترها کمک بخواهید)

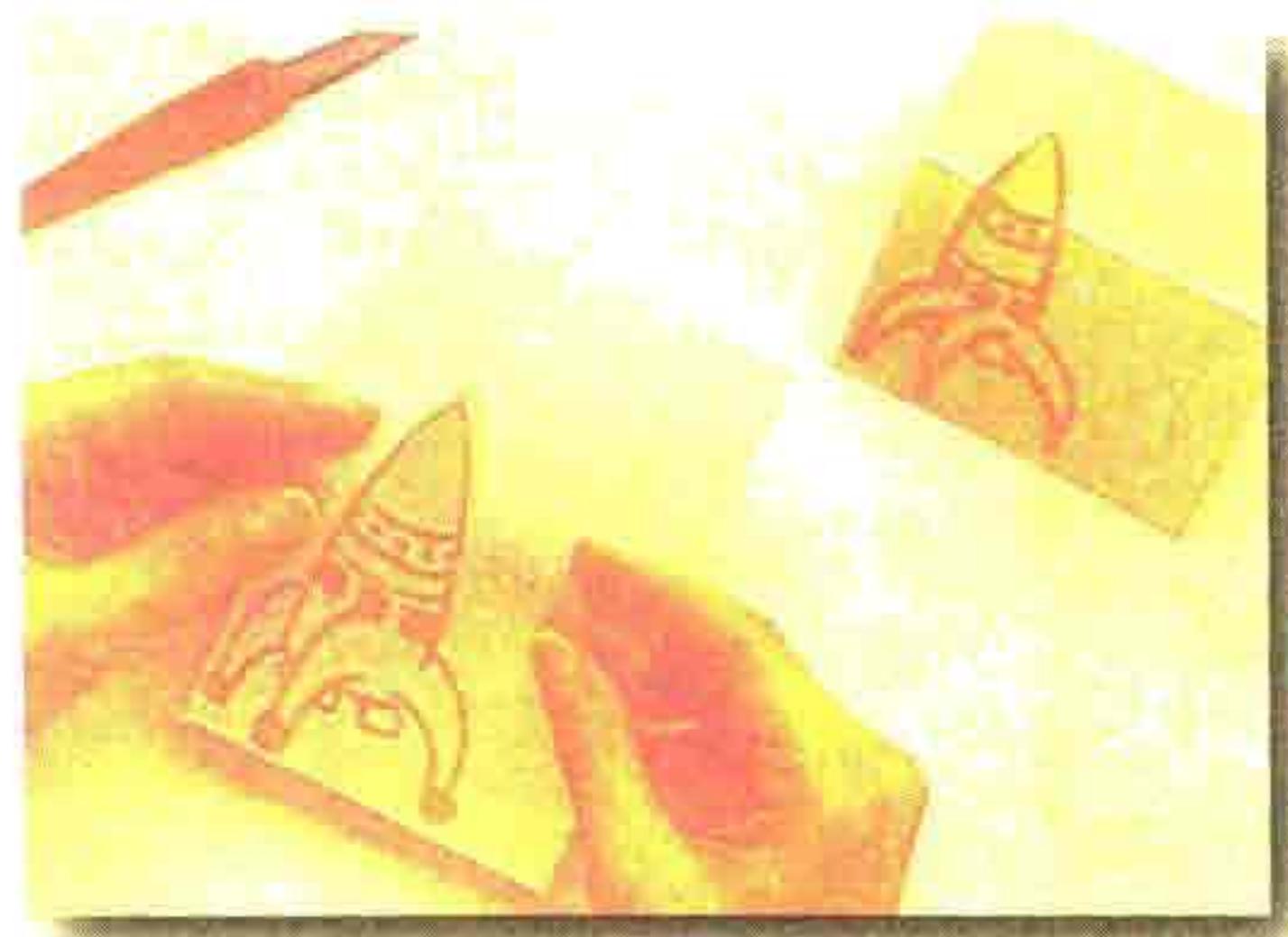


کارتونی شد

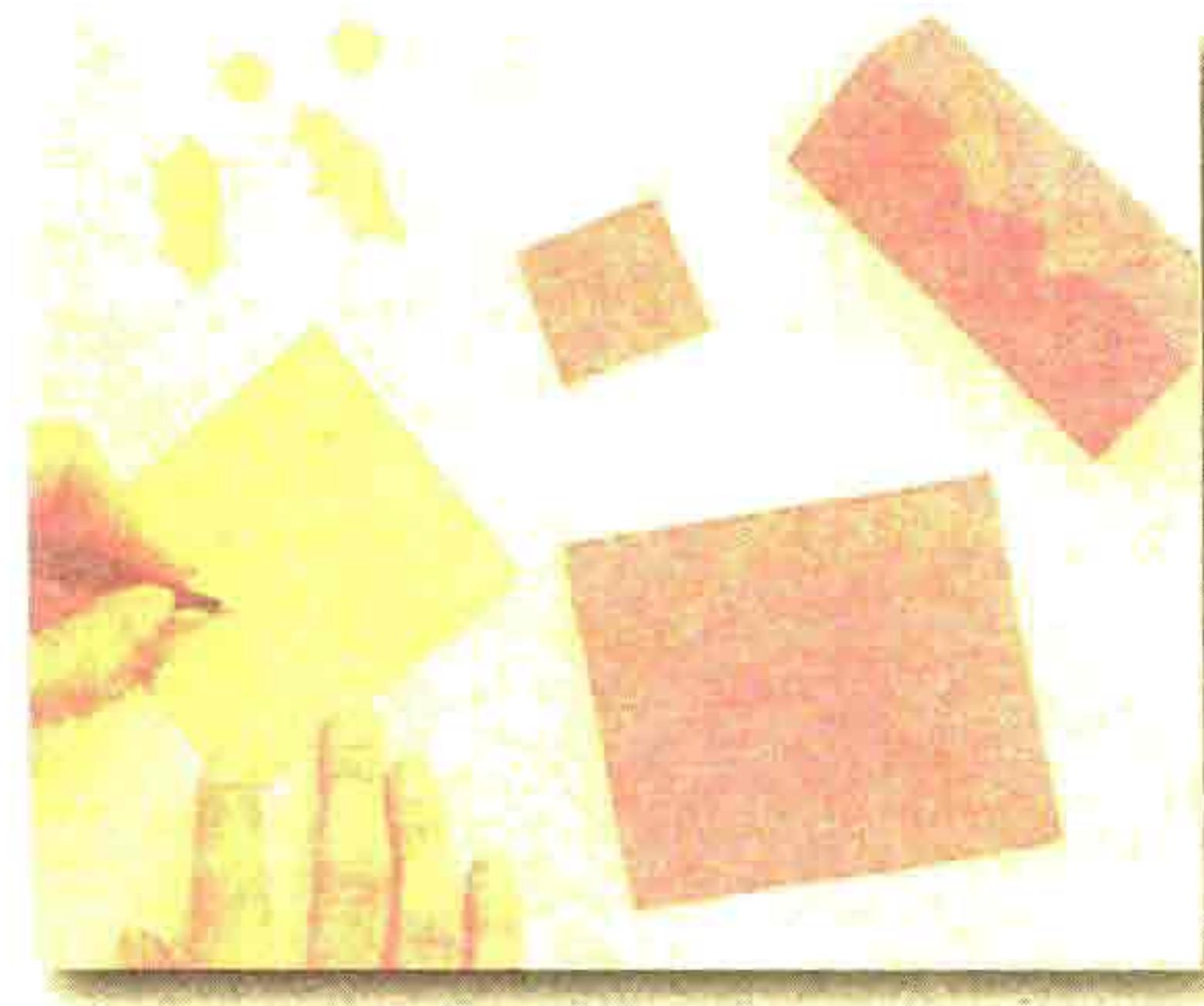
روش کار:

۱. یک تکه مقوای سبز رنگ به شکل مربع تهیه کنید و از وسط تا بزنید. تصویر اختاپوس را بر روی مقوای نارنجی بکشید و با تیغ (البته با کمک بزرگ‌ترها) در آورید. اختاپوس نارنجی را بر روی کارت سبز تا شده، طوری بچسبانید که سر اختاپوس بالاتر از تا قرار بگیرد و در حقیقت اختاپوس به صورت ایستاده باشد.

۳. می‌توانید یک مقوای ساده را تا بزنید، سپس تاراباز کنید. روی یک طرف مقوای تصویر یک موشک را طوری بکشید که ادامه‌ی آن (نوک آن) از خط تای وسط هم بگذرد. سپس با تیغ موکت بری (با کمک بزرگ‌ترها) نوک موشک را (فقط تا قسمت تا) برش بزنید. حالا مقوای را تا بزنید. موشک حالت ایستاده پیدا می‌کند.



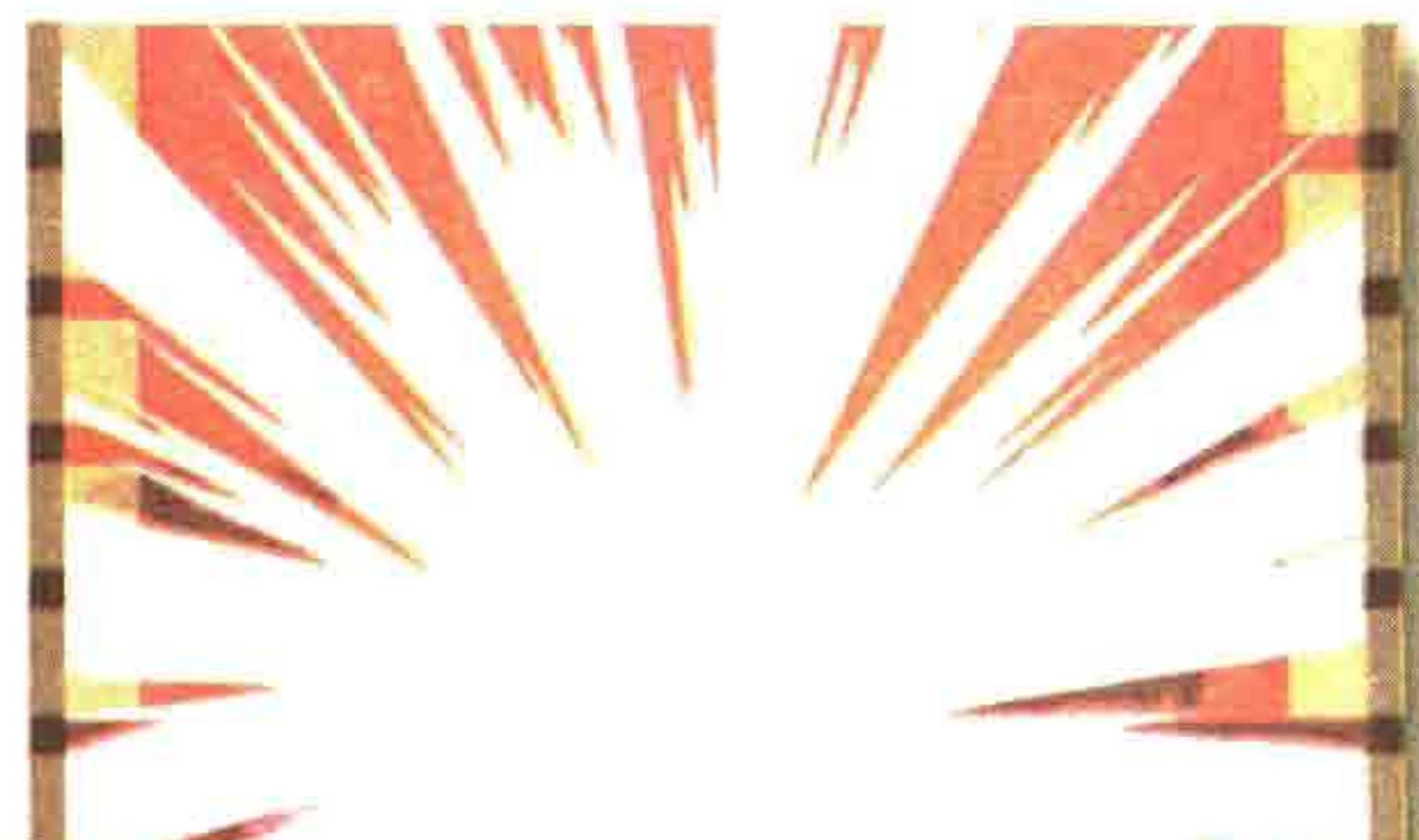
۲. دو تکه بزرگ مقوایی سبز رنگ تهیه کنید. یک مقوای قرمز را تا بزنید و ۲ برگ را در بالای آن (نزدیک به تا) بچسبانید. روی نقطه‌ی اشتراک برگ‌ها (در پایین) ۲ دایره مقوایی از مقوای قرمز، به جای میوه بچسبانید.



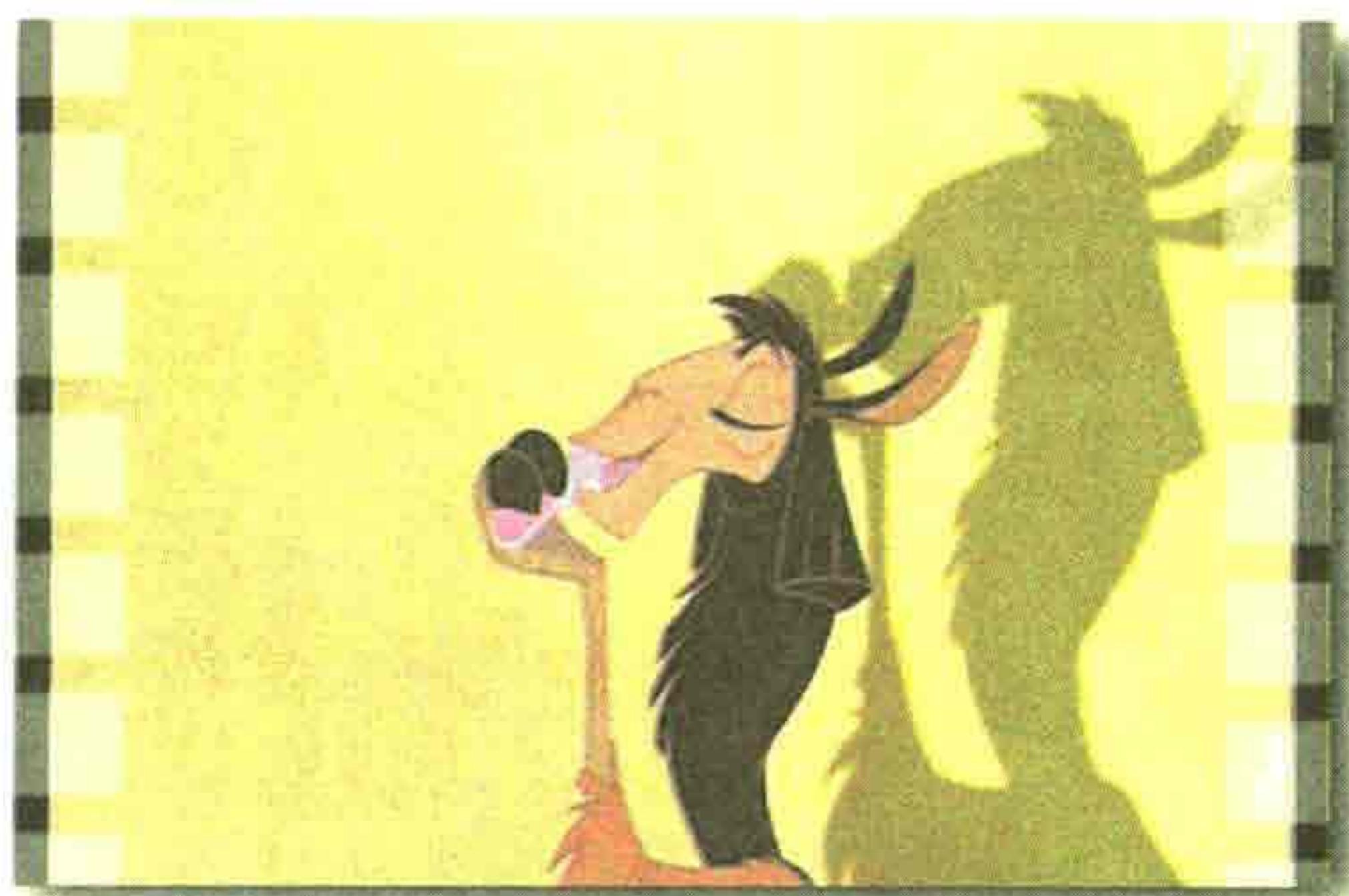
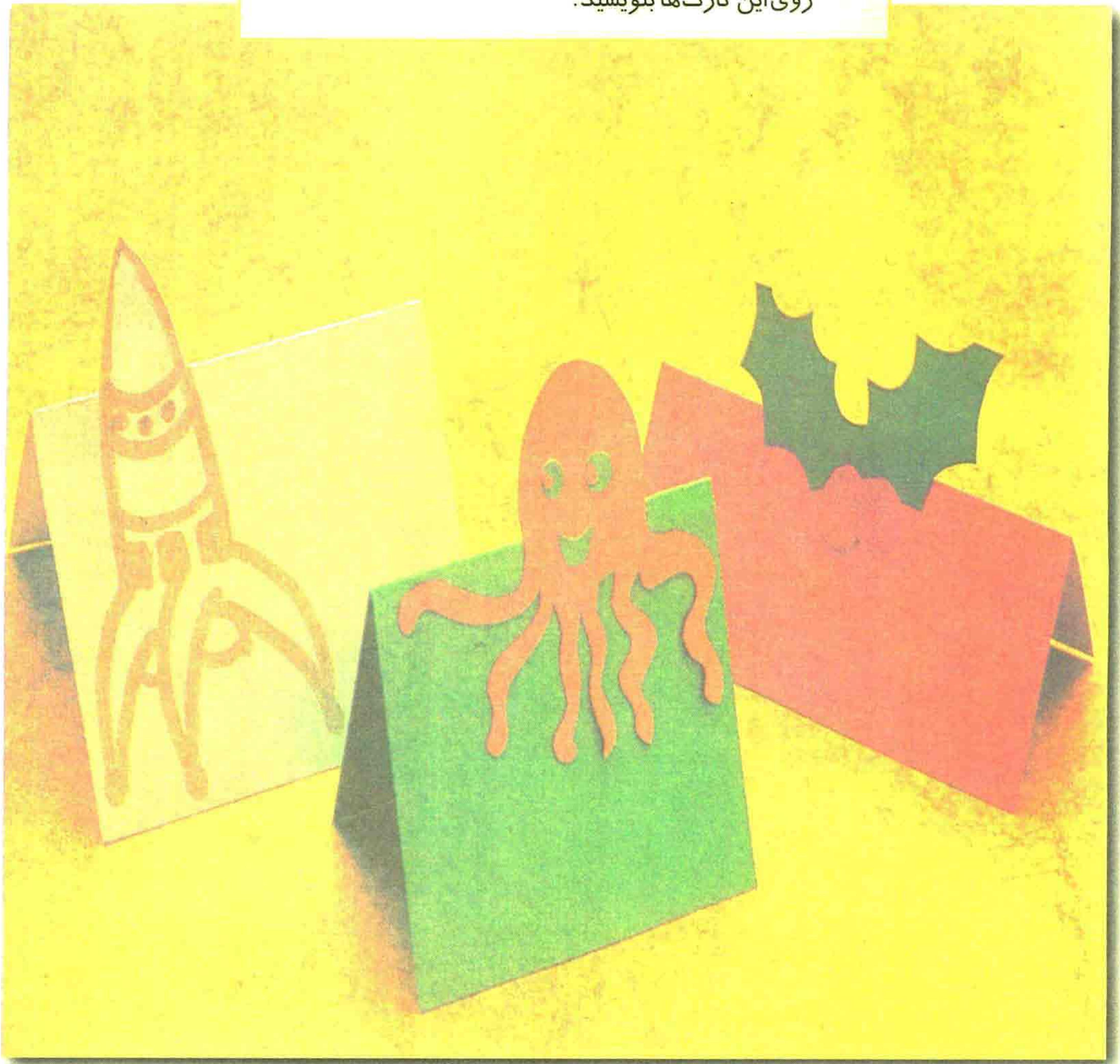
نتیجه محلول این است! یک گربه



در یک موقعیت مناسب ایزما بر روی یکی از محلول‌ها می‌پرد و آنرا می‌خورد. نوری شدید فضارا پر می‌کند.



این ۳ کارت، طرح‌های پیشنهادی ما می‌باشد. شما می‌توانید طرح‌های دیگری با سلیقهٔ خودتان، تهیه کنید و روی میز تحریرتان قرار دهید. حتی می‌توانید نامتان را روی این کارت‌ها بنویسید.



اما ایزمای گربه شده، دست‌بردار نیست.
درست در لحظه‌ای که کوسکو می‌خواهد
 محلول آخر را بنوشد...



پچه و اسکن اروپا

قاره‌ای با خاک کشاورزی بسیار مرغوب و بارندگی‌های مناسب، اروپا را تشکیل داده است. سطح تحصیلات و زندگی مادی در این قاره بسیار بالاست و ۴۴ کشور جهان در این قاره قرار دارد. کشورهای روسیه و ترکیه هم آسیایی هستند و هم اروپایی. کشورهای بزرگ اروپایی، در گذشته‌ای نه چندان دور، از استعمارگرترین کشورهای جهان بودند. پیشرفت اروپا به بهای عقب‌ماندگی آفریقا و قسمت‌هایی از آسیا در طول تاریخ به دست آمده است.



••• زندگی شهری و شهرنشینی در اروپا رواج و اهمیت زیادی دارد. بیش از ۷۳ درصد اروپایی‌ها در شهر زندگی می‌کنند. کودکان اروپایی کمتر اجازه دارند که بدون والدین خود به فاصله‌های دور در شهرها بروند. فروشگاه‌های بزرگ چندین طبقه و زنجیره‌ای تمامی نیازهای اروپاییان ساکن شهرها را برآورده می‌کنند.



••• از سال ۱۹۵۷ میلادی فکر تشکیل اتحادیه‌ای از کشورهای اروپایی، توسط چند کشور این قاره مطرح شد. در ابتدا، بلژیک، فرانسه، ایتالیا، آلمان، لوگزامبورگ و هلند به این اتحادیه پیوستند. آنها با همدیگر «بازار مشترک اروپا» را درست کردند و با همدیگر روابط اقتصادی و تجاری آزاد و راحت تری را برقرار کردند. در سال ۱۹۹۳ میلادی، با پیوستن بقیه کشورهای مهم اروپایی به این اتحادیه، واحد پول و پرچم مشترکی نیز برای اتحادیه اروپا و بازار اقتصادی آن درست شد. امروزه «یورو» واحد پول مشترک بین اروپایی‌ها است.

••• جذابیت‌های زیاد، کار، تحصیل و زندگی در اروپا باعث شده است تا مهاجران زیادی از قاره‌های آسیا و آفریقا به این قاره روی آورند. جمعیت اروپا، ترکیبی از نژادها، رنگ‌ها و دین‌های مختلف آسیایی و اروپایی است. در این قاره بیش از ۲۰ میلیون مسلمان زندگی می‌کنند.



او بر سر و روی کوسکو می‌پرد و نمی‌گذارد از آن محلول بنوشد.

از جشنواره‌های عجیب و غریب اروپایی‌ها، جشنواره پرتاپ وله کردن گوجه‌فرنگی است که همه ساله در والنسیای اسپانیا برگزار می‌شود!



کارناوال «ونیز» یکی از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین جشن‌های اروپاییان است که همه ساله برپا می‌شود. در این کارناوال که جهانگردان زیادی نیز در آن شرکت می‌کنند، از ماسک و نقاب‌های مختلف استفاده می‌شود.

در ششماه از سال که در سوئد و کشورهای شمال اروپا، طول دوره روشنایی کم می‌شود و شب‌ها بلندتر است، جشنواره‌ای به نام «فستیوال نور» در سوئد برپا می‌شود. آنها طی مراسمی در روز «سن لوسیا» تمام منزل محل کار و شهر خود را نورباران می‌کنند.



موزه‌ها و ساختمان‌هایی با معماری‌های مدرن از دیگر ویژگی‌های اروپا است. موزه‌ی «لور» در پاریس یکی از مشهورترین موزه‌های جهان است.

فوتبال ورزش و سرگرمی مورد علاقه‌ی میلیون‌ها اروپایی است. ورزشگاه‌های فوتبال در اروپا، همواره از مشتاقان فوتبال لبریز است. امسال جام جهانی فوتبال در یک کشور اروپایی (آلمان) برگزار می‌شود.



پاچا بر اثر این زد و خورد به پایین پرتاپ می‌شود و به نقطه‌ای خود را آویزان نگه می‌دارد.

باید نقاشی کنیم



نقاشی این هفته، کار بسیار ساده و آسانی است. با انجام این نقاشی، می‌توانید خود را برای رسم نقاشی‌های دیگر در هفته‌ی آینده، آماده کنید.

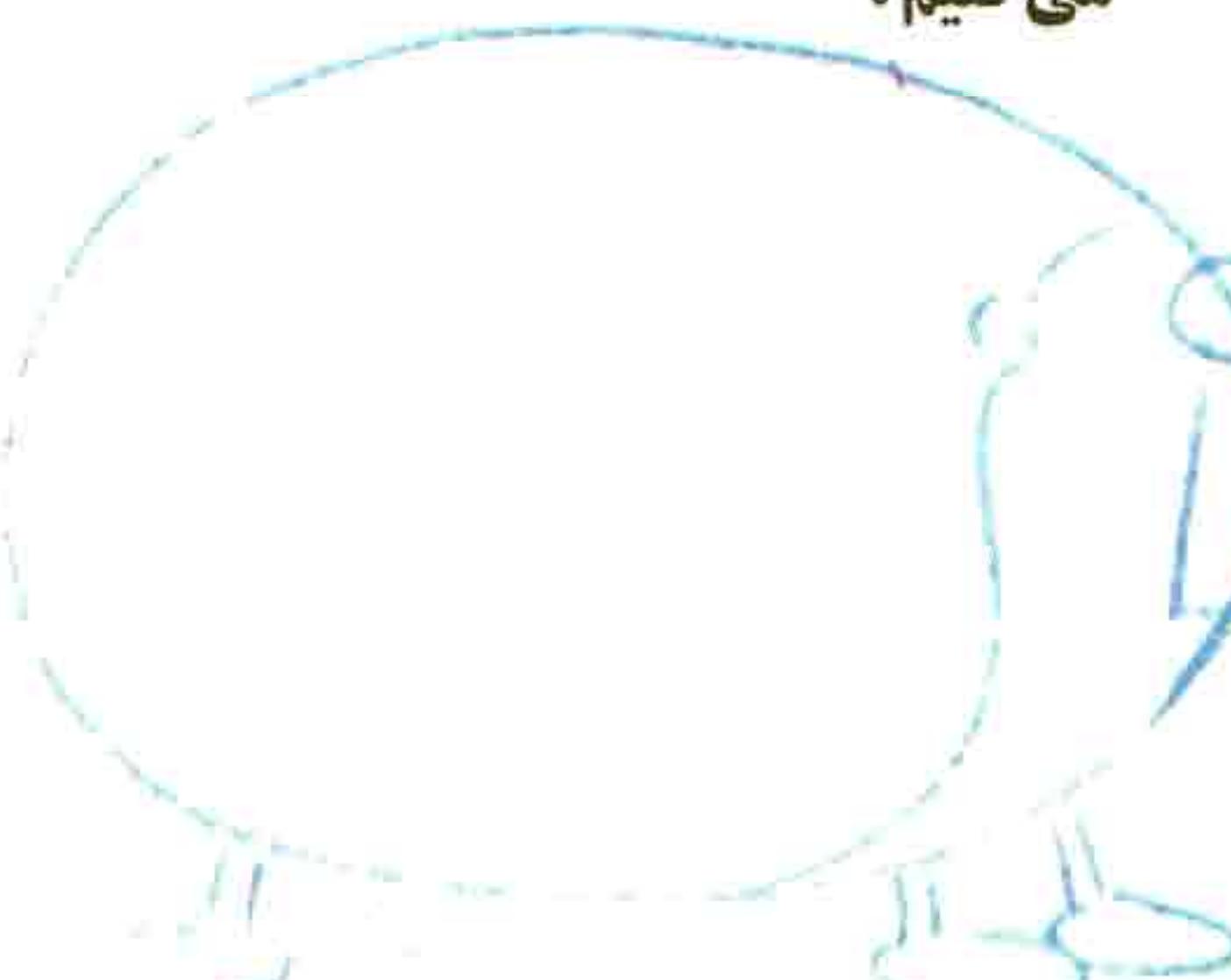
چوچه تیغی

صورت شروع کار مثل همیشه با رسم طرحی دایره‌ای شکل که طرح مثلث شکلی هم به آن افزوده شده است.

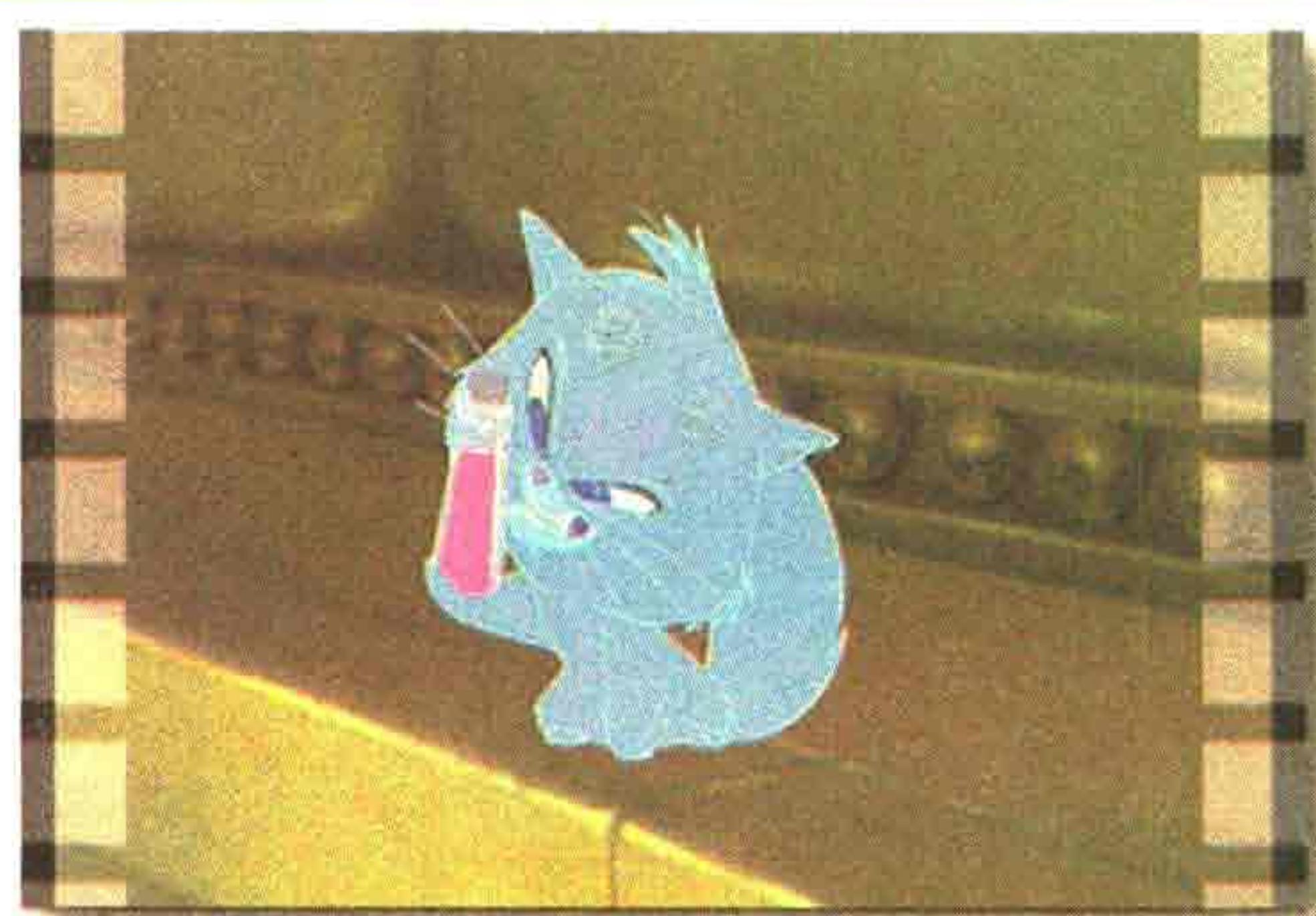
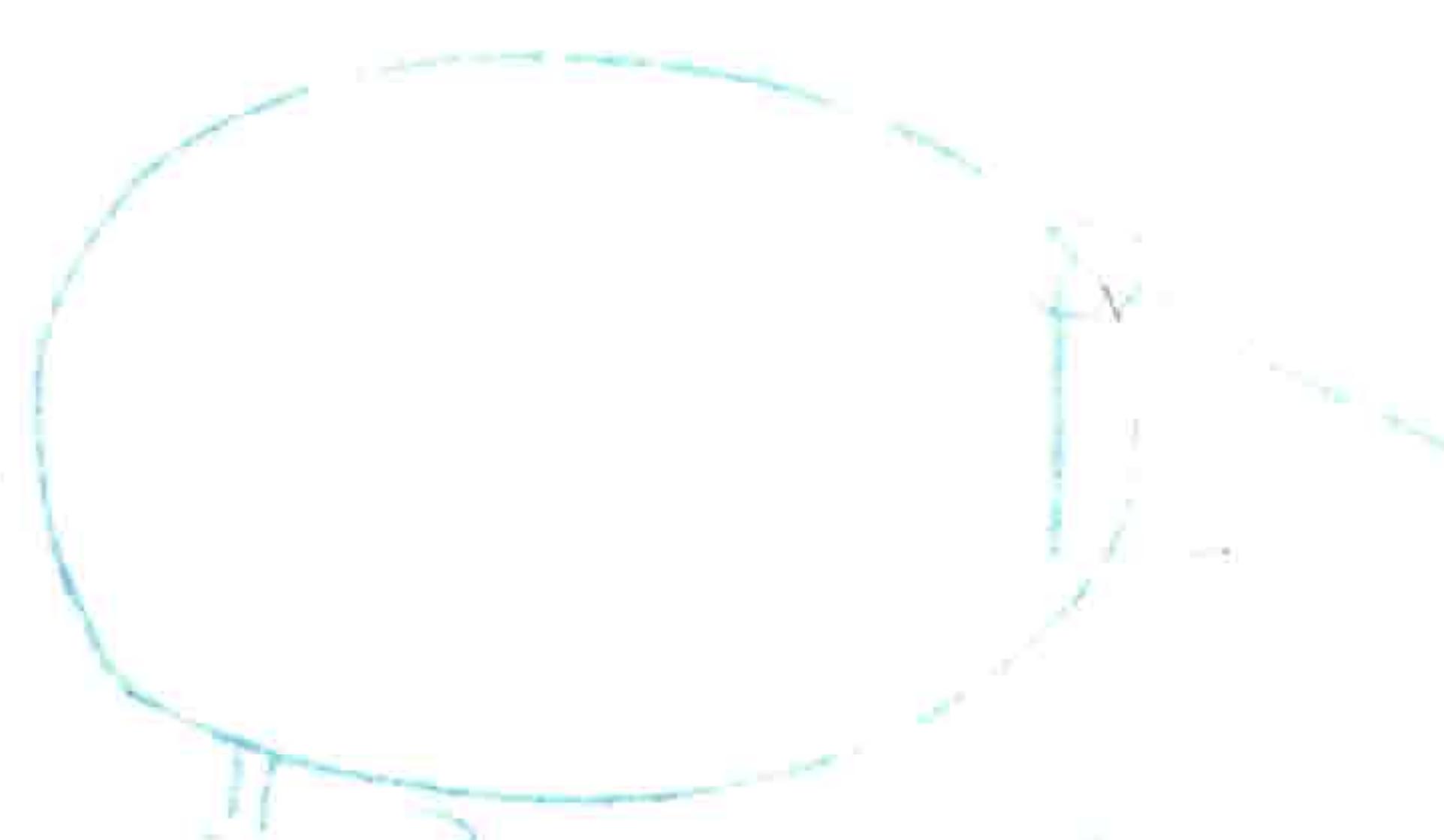


صدلی چهار عدد پا مثل پایه‌های صدلی به طرح اولیه اضافه می‌کنیم.

چشم جای چشم‌ها را در بالای طرح مثلث شکل انتخاب می‌کنیم. برای کارتونی شدن نقاشی، چشم‌ها را جلو آمده و بزرگ رسم می‌کنیم.



جوجه با یک خط منحنی، محل سرو بدن جوجه‌تیغی را از هم جدا می‌کنیم.



درست در لحظه‌ای که کوسکو می‌خواهد دوباره محلول را بنوشد، می‌بیند که شیشه محلول در اختیار ایزمای گربه شده قرار دارد.

حالا شروع به طراحی
خارهای جوجه تیغی می‌کنیم. بهتر
است ابتدا خارهای اطراف او را
رسم کنیم.

بقیه خارهای جوجه تیغی
را هم با روان‌نویس نمره نازک،
نقاشی می‌کنیم. سایه پایین بدن و
بوتهای اطراف جوجه تیغی را هم
برای نشان دادن موقعیت او نقاشی
می‌کنیم.

کار مشکی کردن
خطوط اصلی را آغاز می‌کنیم.

ما از رنگ قهوه‌ای تیره و
روشن برای رنگ آمیزی جوجه تیغی
استفاده کردہ‌ایم. شما می‌توانید از
هو رنگی که علاقه داشتید، استفاده
کنید.

او می‌خواهد خود، محلول را بخورد تا
دوباره به انسان تبدیل شود که ناگهان محلول
از دست او پایین می‌افتد.



این داستان:

از مجموعه داستان‌های یوگی فرسه



قسمت اول

یوگی ۹ قوانین پارک

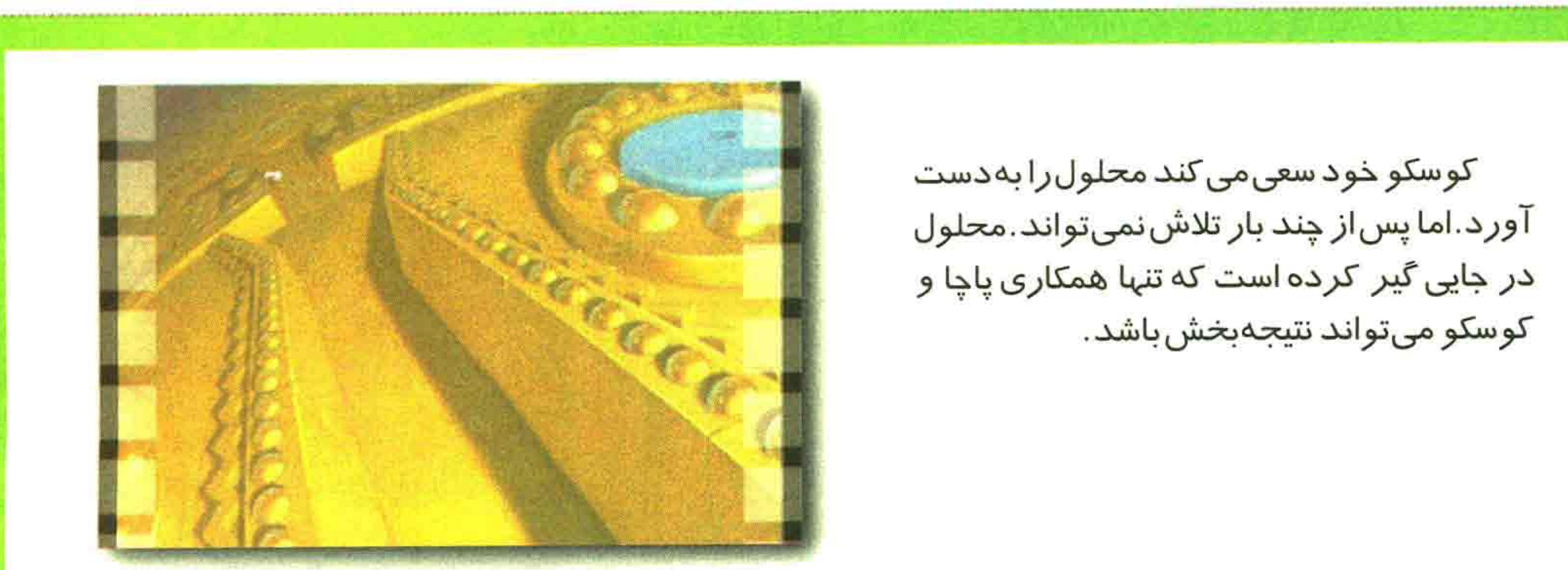
حرف بزن، آقا خرسه... و گرنه
می‌اندازیمت ته این دره شیطانی!

وااای! اصلاً چه طور شد که یوگی در
این وضعیت وحشتناک گرفتار شد؟



محلول در گوشه‌ای گیر می‌کند و ایزما
هم به سمت پایین سقوط می‌کند







رودابه موسوی / ۶ ساله / از تهران

بچه‌ی تاجر: بابا ورشکستگی چه معنی
می‌دهد؟
بابا: یعنی آدم هر چه پول دارد توی
جیب شلوارش بگذارد، بعد کت خود را به
طلیکارهایش نشان دهد و بگوید واقعاً چیزی
ندارم.

لیما غفارزادگان، ۱۲ ساله از تهران

گفت: ۲۰ سال صبر کردم کسی تا به امروز
از من تعریف نکرد، مجبور شدم خود از خودم
معرفی کنم.

از مردی پرسیدند: کی آمدی؟

گفت: فردا.

گفتند: فردا که هنوز نیامده.

گفت: جلو افتادم که عقب نیفتم.

گفتند:

ساقی سرمدی / ۷ ساله / از تهران

لطیفهاز شاعری پرسیدند
چگونه‌ای؟گفت: بخدا که ادیب
ترین و شاعرترين همه‌ی
مردم هستم.گفتند: ساکت باش تا مردم از تو تعریف کنند
نه خودت.

لیلا میرزائی / ۱۲ ساله / از اصفهان



دنا پناهی / ۵ ساله / از تهران

دوستی مربع و مثلث

روزی مثلثی با مربعی دوست می‌شه،
مربع می‌گه: اگه ما با هم دوست باشیم،
چی می‌شیم؟ مثلث می‌گه: خونه می‌شیم،
پس اگه من روی تو بنشینم، به خونه درست
می‌شه! مثلث می‌خنده و می‌گه: اگه تو روی
من بنشینی، سر می‌خوری. پس باید جامونو
عرض کنیم. بعد مثلث می‌ره روی مربع، یه
خونه‌ی خوشگل می‌شن و با هم می‌خنند!

گفتند:

جاپزه‌ی خدا

یک شب پسری نماز می‌خونه و می‌ره
می‌خوابه که با صدای لالایی فرشته‌ها و
قرآن خوندن او نا خوابش می‌بره. خواب
می‌بینه که رفته پیش خدا و خدا یک عالمه
ستاره به اون نشان می‌ده و می‌گه: این همه
ستاره برای کارهای خوب تونه. اگر ستاره‌ها
زیاد بشن، یک کلید طلایی جاپزه‌داره که اون
کلید بیشته، با اسب پرنده به بیشت می‌رن.
پس سعی کن کارهای خوب بکنی.

مرقام هرندي، ۴ ساله از تهران



آن دو پشت به پشت هم بالا می‌روند تا به
 محلول دسترسی پیدا کنند. آنها این کار را قبل
 در دره و جنگل با هم انجام داده بودند.

فرستنده:

نشریه



نشانی:

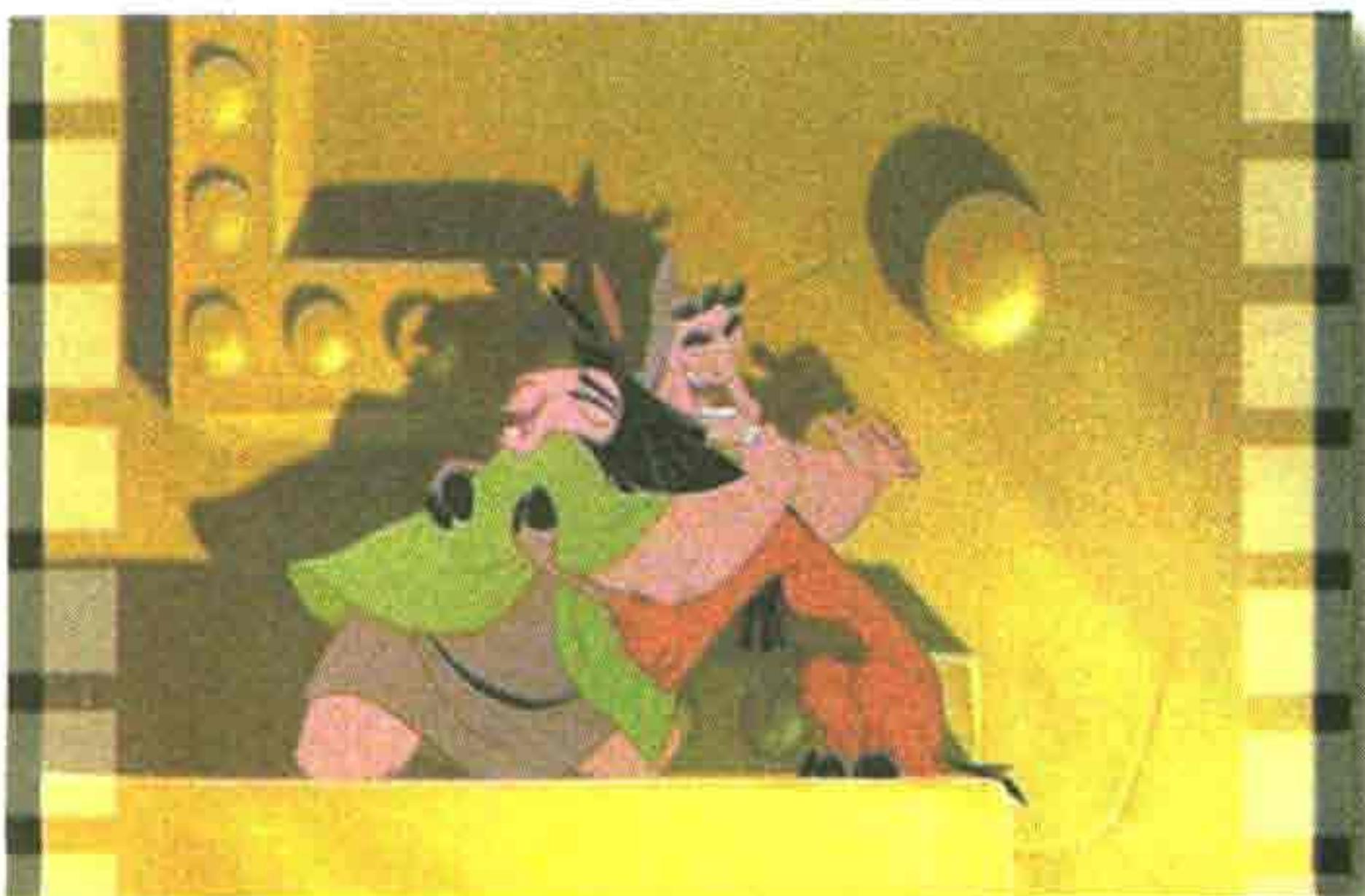
تهران- خیابان انقلاب- چهار راه حافظ- پلاک ۹۶۲

امور مشترکان مجله هفتگی «دوست»

دوست



۱۴



آنها خوشحال از موفقیت خود،
همدیگر را در آغوش می‌گیرند

(دوست)

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵ هر ماه ۴ شماره، هر شماره ۲۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۰ با نگار صادرات میدان اتفاقاب کد ۷۲ به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز نماید (قابل پرداخت در گلیه شعب بانکی صادرات در سراسر کشور) فرم اشتراک را همراه با رسید بانگی به نشانی: تهران خیابان اتفاقاب، چهارراه حافظ، پلاک ۹۶۲ امیر مشترکان مجله دوست ارسال فرمائید.

قابل توجه مقاضیان خارج از کشور

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوکرا به حساب اعلام شده واریز نمایند و سپس نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال نمایند.

واحد اشتراک مجله دوست
آماده دریافت یشمهدات و
انتقادات شما است.

بهای یک شماره از مجله هفتگی «دوست»:

خاورمیانه (کشور های همچوار) ۷/۰۰۰ ریال

اروپا، آفریقا ۸/۰۰۰ ریال

آمریکا، کانادا، استرالیا ۹/۵۰۰ ریال

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۰۰۴ ۱۰۱۱۸۷۵۰ ۰۱۰۴ قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی سراسر کشور واریز فرمایند.
نشانی: اصفهان - خیابان شیخ بهایی مقابل بیمارستان مهرگان نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / / ۱۳

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

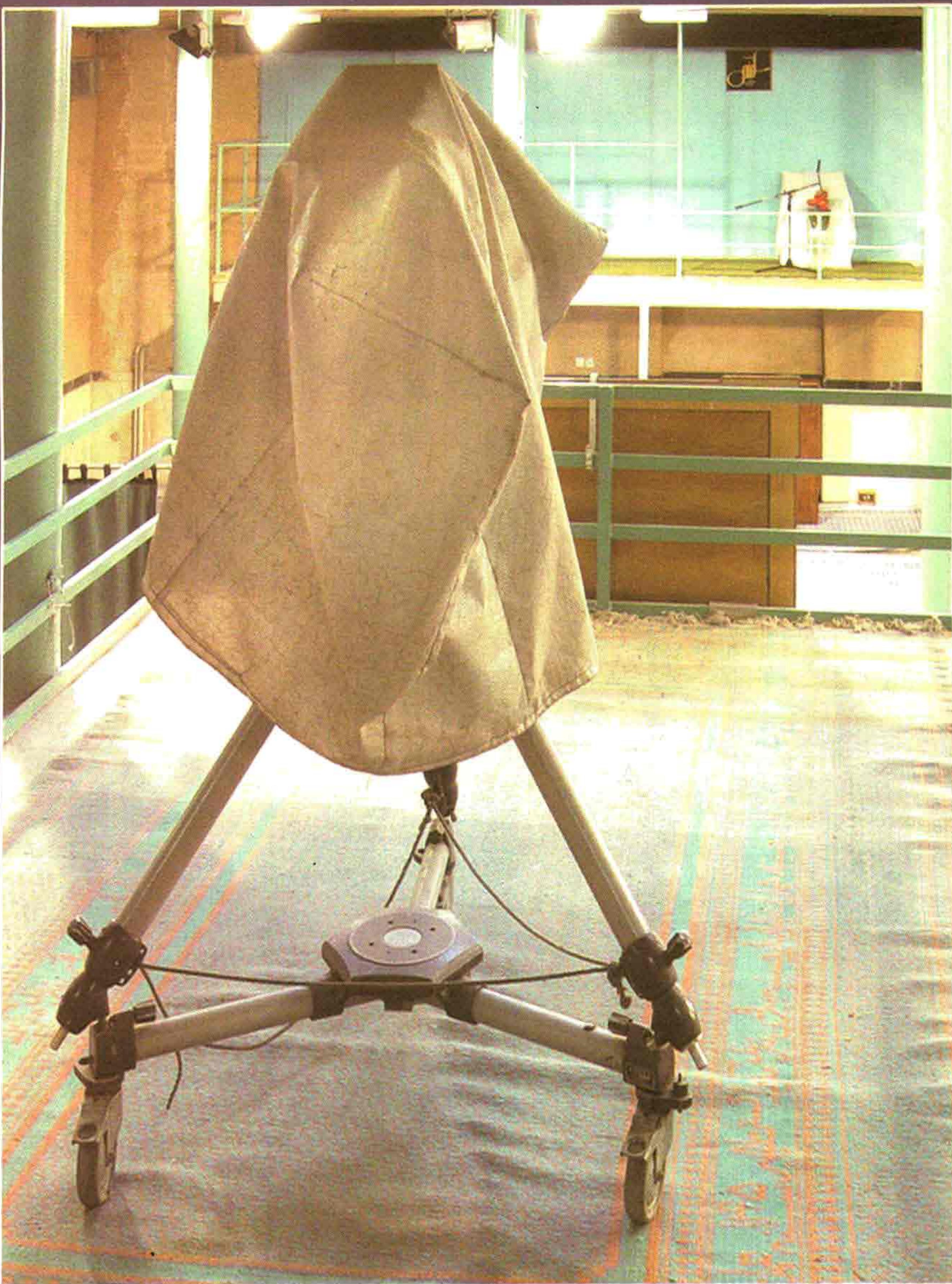
شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



۱۴۲

کوسکو محلول را می‌نوشد و به انسان تبدیل می‌شود. او دیگر انسانی مهربان و دلرحم است که کاری با ظلم و ستم ندارد.



۴۳



او به همراه پاچا، خانواده او و تمامی دوستانش در جنگل، به عادت جدیدی دست پیدا کرده است. عادت جدید امپراتور، دوستی و محبت است با همه کس و همه چیز.

بازی

حیوان عجیب و غریب

شرح در صفحه ۲

— Lekimaf ©

